

نه به فقر، فلاکت و بیکاری

حرمت، معیشت و سلامت کلیه ساکنین ایران باید تضمین شود!

خیزش توده ای علیه خشونت و راسیسم پلیس در آمریکا و کرونا!

همبستگی وسیع بین المللی، رژیم وقیح اسلامی و جوجه فاشیست های ناسیونالیست ایرانی!

صفحه ۵

آذر ماجدی

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنگره سوم منصور حکمت

صفحه ۸

رحمان حسین زاده

سقوط تا قعر!

در باره سخنان اخیر منصور اسانلو

صفحه ۱۲

سعید آرمان

۳۰ خرداد ۱۳۶۰

آغاز هولاکاست اسلامی در ایران

صفحه ۱۴

سیاوش دانشور

رسوایی مذهب در دوران کرونا

صفحه ۱۵

هلاله طاهری

۵۴۶

همبستگی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۱۶ خرداد ۱۳۹۹ - ۵ ژوئن ۲۰۲۰

اعلامیه حزب حکمتیست

شورش در آمریکا علیه

آدم کشی راسیستی پلیس

دوشنبه پنجم خرداد پلیس آمریکا در یکی از خیابان‌های شهر مینیاپولیس در مقابل چشمان عابرین در کمال خونسردی یک مرد سیاه پوست بنام جورج فلویید را بقتل رساند. جرج فلویید اولین سیاه پوستی نیست که در خیابان‌های آمریکا توسط پلیس راسیست و جنایتکار آمریکا بقتل رسیده است و متاسفانه آخرین هم نخواهد بود، مگر آنکه کل این نظام سرکوب و جنایت و تبعیض وارونه شود.

تنها جرم جورج فلویید رنگ پوستش بود. پلیس دست راستی و راسیست، درک شووین، بمدت ده دقیقه زانوی خود را بر گردن جورج فلویید قرار داده و در کمال خونسردی در حالیکه دست در جیب دارد، زانویش را تا از نفس افتادن این مرد بر گردن او میفشارد. جورج با درخواست های ملتسمانه از پلیس می خواهد که زانویش را بردارد؛ می گوید "نمی توانم نفس بکشم!" اما این پلیس بی اعتنا بر گردن او می فشارد. سه پلیس دیگر هم در کنار او ایستاده اند و از او حفاظت می کنند. درخواست ها و اعتراضات عابرین هم بی جواب می ماند. این جنایت توسط یک زن عابر به فیلم درآمده است. بدنیاال انتشار این ویدیو در فیس بوک موج اعتراض ابتدا شهر مینیاپولیس و سپس سراسر صفحه ۲

رضا رخشان روابط

عمومی سازمان اطلاعات!

آذر ماجدی

شلاق سرمایه

بر تن کارگران

برای رومینا

سوسن عظیمی

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

شورش در آمریکا علیه آدم کشی

راسیستی پلیس ...

انگلستان، ایرلند، آلمان، فرانسه، کانادا، هلند، زلاند نو و یونان در حمایت از خواست بر حق معترضین و در اعتراض به خشونت پلیسی و راسیسم در آمریکا به خیابان ها آمده اند. "نمی توانم نفس بکشم!" به شعار بین المللی این جنبش بدل شده است.

جنایات پلیس آمریکا و پلیس دنیا بر ما کمونیست ها مثل روز روشن است. اما برخورد اپوزیسیون دست راستی ایرانی، ناسیونالیسم پرو غرب رژیم سابق از جمله "فرشگردی"ها هر انسان آزادیخواه، برابری طلب و عدالتجو را دچار تهوع می کند. این جوجه فاشیستها معترضین را ارازل و اوباش نامیده اند و ترامپ را ستایش کرده اند. مردم آزادیخواه و ضد تبعیض و ستم در ایران، جست و خیز جریانات دست راستی اپوزیسیون در این ماجرا را در کارنامه شان ثبت و بیش از پیش ماهیت آنها را افشا و رسوا میکنند.

از آن طرف رژیم جنایتکار اسلامی با کمال وقاحت به دولت آمریکا و ترامپ درس عدالت طلبی می دهد! رژیم که تاریخی از جنایات، گورهای دستجمعی، اجساد شکنجه شده به آنها انداخته شده در کارنامه اش دارد، درس عدالت طلبی به یک رژیم دیگر می دهد. خنده دار است! جمهوری اسلامی رسواتر و آبروباخته تر از آن است که بتواند از جنایت دولت و پلیس آمریکا به نفع خود بهره برداری کند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست قتل جورج فلویید و تمام جنایات پلیس آمریکا را قاطعانه محکوم می کند. با جنبش اعتراضی و عدالت طلب و ضد راسیستی در آمریکا اعلام همبستگی و از آن دفاع می کند. اما بر این حقیقت انکارناپذیر پای می فشارد که تا نظام سرمایه داری حاکم است، از این نظام ضد انسان و حکومت های آن انتظار عدالت و احترام به آزادی و برابری نمی توان داشت. مبارزه علیه نژاد پرستی مبارزه ای دیرینه در آمریکا و در بسیاری کشورهای دیگر است. مبارزه علیه سیستم نژاد پرستانه با جنبش سیاه پوستان در دهه شصت میلادی اوج گرفت. اکنون نزدیک به شصت سال است که مبارزه علیه تبعیض نژادی در آمریکا ادامه داشته و لحظات خیزش و شورش هرچند سال یکبار بدنبال قتل و جنایت پلیس شکل می گیرد؛ عده ای دیگر جان خود را از دست می دهند؛ برای مدتی آرام می گیرد و دوباره بدنبال یک جنایت دیگر به خیابان ها می آید. ریشه تبعیض نژادی و سرکوب و کشتار سیاه پوستان و رنگین پوستان در نظام سرمایه داری است. کل این نظام وارونه و پر از تبعیض و نابرابری را باید به زیر کشید، این رسالت طبقه کارگر آگاه و کمونیسم متحزب و روشن بین در آمریکا و هر جای دنیا است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۳ خرداد ۱۳۹۹ - ۲ ژوئن ۲۰۲۰

زندانی سیاسی

آزاد باید گردد!

آمریکا را در بر می گیرد. ظرف چند روز گذشته صدها هزار نفر در ۲۳ ایالت و در تمام شهرهای بزرگ آمریکا به خیابان ها آمده اند.

گسترش انفجاری این اعتراض بیانگر اینست که قتل وحشیانه جورج فلویید جرقه ای به انبار نارضایتی وسیع از نژادپرستی و خارجی ستیزی تا بیکاری گسترده و فقر شد و طیف گسترده ای از اقشار تحتانی جامعه از بی مسکنان و بیکار شدگان که شمار آنها به بیشتر از ۴۲ میلیون نفر رسیده، بی پناهانی که از حداقل حمایت های پزشکی و بهداشتی و معیشتی هم برخوردار نیستند را بیدار کشیده است. این فقط جنبشی علیه نژادپرستی نیست، جنبشی علیه سرمایه داری و مشقات آنست. اعتراضات وسیع آرام و خشمگین آمریکا را به یک صحنه نبرد گسترده بدل کرده است. در چند شهر اعلام حالت فوق العاده شده است؛ پلیس بی محابا به معترضین شلیک می کند؛ گاز اشک آور در چشمانشان می پاشد؛ اسپری فلفل حتی در چشمان کودکان می پاشد. تاکنون ۸ نفر جان خود را در اثر خشونت پلیس از دست داده اند؛ صد ها نفر زخمی شده اند؛ زنی یک چشم خود را از دست داده است و هزاران نفر بازداشت شده اند.

ترامپ سر دسته فاشیست های آمریکایی به معترضین با اسم اوباش یورش آورده است؛ خواهان ارسال گارد ملی برای کمک به پلیس شده است؛ از جریانات دست راستی خواسته که ضد تظاهرات سازمان دهند و در میان تظاهر کنندگان نفوذ کنند. جالب اینجاست که شاید برای اولین بار رئیس جمهور آمریکا معترضین علیه راسیسم، تبعیض و خشونت و جنایت پلیسی را چپ افراطی نامیده و به همین نام به فحش شان کشیده است و از دست راستی ها خواسته است که دخالت کنند. ترامپ، خود، این خیزش و شورش را نبرد میان چپ و راست نامیده است. اما خود و خانواده اش از ترس جانانشان در حفرة زیرزمینی کاخ سفید ماوا گزیده اند.

رقبای سیاسی ترامپ، حزب دموکرات، که خود را برای انتخابات ماه نوامبر آماده می کند از این خیزش و جنبش رسماً دفاع نکرده است. جورج بایدن کاندید ریاست جمهوری حزب دموکرات، سیاستمدار دست راستی که در پرونده سیاسی خود در کنگره، دفاع صریح از آپارتاید نژادی در آمریکا را دارد، با باصطلاح رهبران سیاه پوست، یعنی سیاه پوستان حکومتی یا مذهبی که از طرف حکومت و رسانه ها به رهبران "جامعه سیاه پوست" گمارده شده اند، ملاقات کرده است. او با مقاله ای نوشته و از تظاهرات کنندگان خواسته به سیاست صندوق انتخابات بازگردند!

یک رویداد مورد توجه موج همبستگی بین المللی با جنبش اعتراضی در آمریکا است. علیرغم خطر بیماری کرونا هزاران نفر در

مرگ بر جمهوری اسلامی!

نه به فقر، فلاکت و بیکاری

حرمت، معیشت و سلامت کلیه ساکنین ایران باید تضمین شود!

علیه فقر، فلاکت و بیکاری: یک قلمرو عاجل نبرد طبقاتی!

جنبش طبقه کارگر و جنبش توده ای رادیکال در نبردی مستمر برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و ساقط کردن کامل بورژوازی از اریکه قدرت در تلاشند. این پاسخ قطعی جنبش آزادیخواهانه ما برای پایان دادن به همه مصائب ناشی از حاکمیت سیاه کاپیتالیستی موجود و جمهوری اسلامی است. این هدف پایه ای و استراتژیک طبقه کارگر در هر مقطع در عرصه های نبرد تاکتیکی مشخص برجسته و جاری میشود. در این مقطع حساس مقابله و سنگربندی جنبش طبقه کارگر و جنبش اعتراضی توده ای علیه فقر و فلاکت و بیکاری به مثابه عرصه های تاکتیکی عاجل نبرد جاری بیش از هر دوره ای میرمیت دارد. بر این اساس فراخوان حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست اینست:

۱- جنبش سازمانیافته و هدفمند "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" را به میدان بکشیم!

عرصه های مبارزات جاری علیه وضع موجود، علیه تعرض معیشتی، اقتصادی و سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی متنوع است. طبقه کارگر و مردم تحت فشار به طور مستمر، در جبهه های متعدد مبارزه اجتماعی و طبقاتی از جمله علیه فقر و دستمزدهای ناچیز، علیه بیکاری میلیونی و بیکارسازیهای گسترده این دوره، علیه تعرض به حقوق پایه و گرانی و نبودن امکانات سلامتی و پزشکی و بهداشتی و در یک کلام علیه اوضاع فلاکت بار زندگی در مبارزه ای بی وقفه اند. هر تک اعتصاب و اعتراض و موفقیتی در این عرصه های نبرد مبارزاتی مهم و با ارزشند، اما کافی نیستند. یک صفتبندی و سنگربندی موثرتر و متحدتر و گسترده تر لازمست. فصل مشترک همه این مبارزات ایستادگی در مقابل تحمیل فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری است. اکنون وقت آن است همه بخشهای مختلف این مبارزه، آگاهانه و مبتکرانه و سازمانیافته، با خواست و شعار سلبی و محوری "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" به میدان بیایند. نیروی فعاله و ستون فقرات شکل دادن به چنین صفتبندی مبارزاتی، جنبش طبقه کارگر است. فراخوان ما اینست رهبران و پیشروان آگاه جنبش کارگری و کمونیستهای طبقه کارگر با ابتکار و خلاقیت و همگامی و اتکا به پلاتفرم روشن، سازماندهی و رهبری مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" را تضمین کنیم.

۲- حرمت، معیشت و سلامت کلیه ساکنین ایران باید تضمین شود!

خواسته های برحق متعددی علیه شرایط فلاکتبار زندگی در مبارزات جاری مطرحند. اما مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" لازمست حول خواست اثباتی و محوری شفاف متحد شود. خواستی که در این دوره میتواند شرایط زندگی طبقه کارگر و مردم زیر فشار را به فوریت بهبود بخشد، و در این دوره میتواند مبنای اتحاد و همبستگی بخشهای مختلف مبارزاتی باشد، خواست "حرمت، معیشت و سلامت کلیه ساکنین ایران باید تضمین شود" است. منظور از تامین حرمت؛ برابری کامل شأن افراد در مقابل قانون و منظور از معیشت و سلامت به معنای وسیع کلمه، یعنی تامین همه وجوه زندگی شایسته انسان

سونامی فقر و فلاکت و بیکاری همراه با استبداد و سرکوب و فجایع اجتماعی ناشی از آن، زندگی طبقه کارگر و اکثریت عظیم شهروندان جامعه ایران را به لبه پرتگاه کشانده است. میلیونها بیکار و بی مسکن، کارتن خواب و گور خواب و کودکان کار، زندگی زیر خط فقر بیش از نیمی از جمعیت ایران که فاقد بیمه های اجتماعی و درمانی و محروم از کمترین امکانات سلامت و بهداشت و پزشکی هستند، تصویر اولیه از موقعیت تکانهنده زندگی اکثریت عظیم شهروندان جامعه ایران است. کاپیتالیسم عمیقاً بحران زده ایران و اقتصاد در حال فروپاشی جمهوری اسلامی سرمنشاء این تراژدی است که با پیدایش و گسترش ویروس کرونا، شرایط فاجعه بارتر و غیرقابل تحملتر شده است. بر بطن موج جدید بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی سال ۲۰۲۰ و ادامه مصیبت بار پاندمی کرونا، گسترش فقر شدید، فلاکت و بیکاری انبوه از پیامدهای نگران کننده آن است. مرگ و نیستی در ابعاد میلیونی انسانها و جامعه را تهدید میکند.

نظم استثمارگر سرمایه داری بیش از هر دوره ای ارجحیت سودپرستی و فقط تامین سود بیشتر را بر انسان و همه وجوه زندگی وی در مقابل خود قرار داده است. این نظم وارونه میخواهد پیدایش و گسترش پاندمی کرونا را به دستاویزی برای شانه خالی کردن از زیر بار فجایع به بار آمده و به روال همه دوره های بحرانزدگی به فرصتی برای سرشکن کردن پیامدهای بحران جاری علیه طبقه کارگر و بشریت تبدیل کند. سناریوی هولناک تحمیل فقر و فلاکت و بیکاری، در این دوره هم، فوری ترین دستور کار بورژوازی جهانی و به ویژه سرمایه داری مستبد و متکی به کار ارزان در ایران است.

سناریوی ضد انسانی کاپیتالیسم در جهان و در ایران پذیرفتنی نیست. رسالت طبقاتی و تاریخی طبقه کارگر و کمونیسم ایجاب میکند، در مقابل طرحهای رفع بحران و بازسازی نظم کاپیتالیستی بحران زده و لطمه خورده از کرونا و در دوره پسا کرونا، جنبش کمونیستی و کارگری آلترناتیو رهایی از کلیت نکبت سرمایه را به میدان آورد. اما برای مقابله با طرحهای انباشته از رنج و مرگ و محنت کاپیتالیستی آلترناتیو کارسازی، غیر از ایستادگی و مبارزه سازمانیافته و هدفمند طبقه کارگر و مردم تحت فشار به منظور به شکست کشاندن طرحهای سبعانه و نهایتاً ساقط کردن بورژوازی از اریکه قدرت موجود نیست. در ادامه مبارزات گسترده دی ماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ و ابراز وجود امید بخش جنبش کارگری و اردوی طبقه کارگر در سالهای اخیر، مشاهده جنب و جوش تظاهراتها و اعتراضات کارگری و توده ای بر بستر خشم و انزجار عمیق تلنبار شده، فاکتورهای واقعی و قوی عروج مجدد انفجارات اجتماعی و اعتصابات و اعتراضات کارگری و توده ای در مقابل بورژوازی افسارگسیخته و رژیم جمهوری اسلامی است. نظام اسلامی سرمایه در ایران یکی از ضعیفترین حلقه های سرمایه داری جهانی است و میتواند و باید با نیروی مبارزاتی کارگران و مردم تشنه رهایی جامعه به زیر کشیده شود.

بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

نه به فقر، فلاکت و بیکاری ...

مطابق آخرین دستاوردها و استانداردها که انسان امروز به آن نیاز دارد. یعنی هیچ شهروند و ساکن ایران تحت هر شرایطی دغدغه تامین غذا و پوشاک کافی، مسکن مناسب، طب و سلامت و بهداشت، تحصیل و آموزش رایگان، امکان و زمان فراغت و تفریح، دسترسی به ترانسپورت و دیگر مایحتاج ضروری زندگی را نداشته باشد. با اتکا به اراده و مبارزه موثر و قدرتمند میتوان و باید دولت را به "تضمین بی اما و اگر حرمت، معیشت، و سلامت کلیه ساکنین ایران" موظف کرد.

۳- شوراها را در مراکز کار و محلات باید ایجاد کرد!

پیشروی و پیشبرد مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" در گرو اتحاد و سازمانیابی توده ای این جنبش است. ایجاد شوراها در هر مرکز کار و رشته کارگری و هر محله و شهر، سازماندهی و تقویت یک جنبش شورائی، ابزار و پایه اصلی متشکل شدن و قدرتمند شدن مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" است. لازمست رهبران و فعالین کمونیست جنبش طبقه کارگر و اردوی انقلابی در هر جا که هستند، در مراکز کار و رشته های کارگری، در محلات، در مراکز آموزشی و دانشگاهها و میان نسل جوان محروم از کار و معیشت و توده عظیم بیکاران، ابتکار سازماندهی شوراها را بدست بگیرند. سازماندهی شوراها و جنبش شورایی ضرورت حیاتی پیشبرد مبارزه این دوره و مبارزه علیه فقر و فلاکت و بیکاری است.

۴- جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" بخش لاینفک نبرد برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ساقط کردن حاکمیت بورژوازی است!

هدف مستقیم و فوری مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری"، به شکست کشاندن تعرض اقتصادی و سیاسی حکومت اسلامی و ایجاد بهبود جدی و سریع در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و مردم محروم جامعه ایران است. تردیدی نیست هر قدم پیشروی این جنبش در گرو یک قدم عقب راندن جمهوری اسلامی است. نهایتا بهبود جدی شرایط زندگی کارگران و مردم در گرو به زیر کشیدن حاکمیت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری است. به این ترتیب مبارزه و جنبش "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" بخش لاینفک جنبش انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی با اتکا به جنبش طبقه کارگر و اردوی آزادیخواهی است که حول سیاست و رهبری کارگری - کمونیستی بسیج شده اند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست توجه کارگران و مردم را به این واقعیت جلب میکند که هیولای "فقر و فلاکت و بیکاری" تهدید بزرگی علیه طبقه کارگر و شهروندان جامعه ایران است. فراخوان ما اینست با سازماندهی مبارزه و جنبش قدرتمند "نه به فقر و فلاکت و بیکاری" و با خواست، "حرمت، معیشت و سلامت کلیه ساکنین ایران باید تضمین شود" این تهدید و سرمنشاء این تهدید سرمایه داری حاکم و جمهوری اسلامی را به شکست بکشانیم و تحقق آزادی، برابری و رفاه همگانی را ممکن کنیم.

اعلامیه خبری حزب حکمتیست

شلاق سرمایه بر تن کارگران

کارگران این بربریت را درهم می کوبند!

دانشگاههای جمهوری اسلامی، بویژه از سال ۹۳ به بعد، در سرکوب اعتصابات کارگری و سرکوب آن، در کنار صدور احکام زندان و جریمه نقدی و گروکشی مالی، حکم شلاق هم صادر کرده اند. از کارگران چادرملو تا فعالین کارگری سنندج، از کارگران پتروشیمی رازی تا کارگران نانوائی سنندج، از کارگران هفت تپه تا کارگران شرکت واحد با حکم شلاق روبرو شده اند. بنا به خبر "سندیکی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، بدنبال تلفنها و تماسهای اجرای احکام برای معرفی خود، روز ۱۲ خرداد سید رسول طالب مقدم عضو سندیکی کارگران شرکت واحد و از بازداشتشدگان روز جهانی کارگر ۹۸ خود را به شعبه یک اجرای احکام در دادسرای اوین معرفی کرد. سرکوبگران بلافاصله سید رسول طالب مقدم را بازداشت و حکم ۷۴ ضربه شلاق را اجرا کردند و سپس روانه زندان شد. آقای طالب مقدم، کارگر بازنشسته شرکت واحد، پس از بازداشت در روز جهانی کارگر، به دو سال حبس، دو سال تبعید و ۷۴ ضربه شلاق محکوم گردیده بود.

شلاق میراث دوره عتیق است اما در دست جمهوری اسلامی در دفاع از منافع سرمایه داران و کارفرمایان استفاده میشود. هدف سیاست شلاق و گلوله علیه کارگران، زمینگیر کردن جنبش کارگری و لایه رهبران عملی و شبکه فعالین کارگری است. همزمان روسای همان دانشگاههای حامی سرمایه که کارگران را به زندان و شکنجه و شلاق محکوم میکنند، تلاش دارند بعنوان "ناجی" کارگران ظاهر شوند و نمایش راه می اندازند. این در شرایطی است که سیاست احضار و تهدید فعالین جنبشهای اجتماعی و فعالین سیاسی تشدید شده، معدود زندانیان به مرخصی رفته فراخوانده شدند و زندانیان تحت فشار قرار گرفته اند از جمله برای جعفر عظیم زاده بسرعت پرونده جدیدی سرهم کردند تا حکمی دیگر علیه وی صادر کنند.

این تکاپو و توحش ضد کارگری حکومت اسلامی را باید در کنار اعلام وحشت روزمره عوامل حکومتی از شورش و انقلاب کارگران علیه فقر و فلاکت و تبعیض و بیکاری گذاشت. این ضربات شلاق به پیکر جنبش کارگری و آزادیخواهی است و این جنبش برای رهایی از وضعیت فلاکتبار کنونی باید بسرعت تومار این حکومت را برچیند. حزب حکمتیست همراه با جنبش کارگری و اردوی آزادیخواه جامعه، صدور و اجرای حکم وحشیانه و قرون وسطائی شلاق را قویا محکوم میکند. بدون تردید کارگران این ماشین بربریت اسلامی سرمایه را درهم خواهند کوبید.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۱۳ خرداد ۱۳۹۹ - ۲ ژوئن ۲۰۲۰

۱۶ خرداد ۱۳۹۹ - ۵ ژوئن ۲۰۲۰

خیزش توده ای علیه خشونت و راسیسم پلیس در آمریکا و کرونا!

همبستگی وسیع بین المللی، رژیم وقیح اسلامی و جوجه فاشیست های ناسیونالیست ایرانی!

آذر ماجدی



مطلق اند. زندان ها پوششی است برای تداوم نظام برده داری. هر سال ده ها نفر سیاه پوست توسط پلیس در کوچه و خیابان عملا اعدام می شوند.

هر چند سال یکبار آمریکا به صحنه جدال و نبرد میان مردم عاصی و به تنگ آمده و پلیس بدل می شود. تعداد دیگری جان می بازند؛ و دوباره زندگی

به روال سابق باز می گردد. این بار اعتراض به یک شورش و خیزش عظیم بدل شده است و مردم، بویژه جوانان بسیاری را درگیر کرده است. "نمی توانم نفس بکشم" یا بعبارت دیگر "دارم خفه می شوم" به شعار این خیزش بدل شده است. جنگ خیابانی بوسعت تمام آمریکا در جریان است. پلیس با خشونت باور نکردنی به جان معترضین افتاده است. حتی از پاشیدن اسپری فلفل یا گاز اشک آور به چشم کودکان نیز پرهیز نمی کند. گارد ملی و ارتش به فرمان ترامپ وارد معرکه شده اند. ترامپ معترضین را چپ افراطی می نامد و دست راستی ها را به ضد تظاهرات فرا می خواند. جنگ عملا میان چپ و راست آمریکا شکل گرفته است و این نه فقط تحلیل ما کمونیست ها، بلکه روایت رئیس جمهور آمریکا است.

قتل جرج فلویید توسط یک پلیس دست راستی فاشیست که در خونسردی کامل بمدت ده دقیقه زانوی خود را بر گردن قربانی می فشارد تا او را زجر کش کند، جرعه ای شد به شعله های خشم زیر خاکستر؛ خشم های فرو خرده به فریادی رسا علیه راسیسم، بی عدالتی، نابرابری و سرکوب نهادینه در نظام بدل شد. این جرعه در شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کنونی که فقر و فلاکت عظیمی را برای میلیون ها انسان ارمغان آورده توانست آتشی عظیم و سوزان بسازد. چهل میلیون انسان طی دو ماه اخیر بیکار شده اند؛ گرسنگی دامن میلیون ها انسان را گرفته است. بسیاری در زندگی روزمره خود به این نتیجه رسیده اند که جز زنجیرهایشان چیزی برای از دست دادن ندارند!

هیات حاکمه آمریکا در مقابل معترضین

همه نگاه ها بسوی ترامپ چرخیده است. تحرکات بشدت خشن، وقیحانه و فاشیستی ترامپ موضوع بحث تمام رسانه ها شده است. لیبیرال ها خواهان برکناری او شده اند. موقعیت و شخصیت خود ویژه ترامپ نورافکن را از حزب رقیب، حزب دموکرات کنار برده است. اما کمی دقت نشان می دهد که هیات حاکمه آمریکا در این سرکوب و خشونت و تبعیض سهیم اند. حزب دموکرات خشونت پلیسی را محکوم نکرده است؛ از معترضین حمایت نکرده است. جرج بایدن رقیب انتخاباتی ترامپ در نشست با "رهبران سیاه پوستان" (رهبران خودگمارده یا کسانی که توسط حزب دموکرات و رسانه ها به این مقام نائل شده

ده روز پیش جرج فلویید یک مرد ۴۶ ساله سیاه پوست آمریکایی بشکلی فجیع توسط پلیس در شهر مینیاپولیس به قتل رسید. فیلم ده دقیقه ای این جنایت در فیس بوک پخش شد و آمریکا بخروش آمد. صدها هزار نفر در ۲۳ ایالت و در بسیاری شهرهای بزرگ و کوچک آمریکا در اعتراض به این جنایت به خیابان ها ریخته اند. اعتراضات آرام و خشمگین، دراز کشیدن بر روی زمین با شعار "نمی توانم نفس بکشم"، زانو زدن ها و آتش کشیدن مظاهر سرکوب حکومتی و سرمایه صحنه هایی از یک نبرد عظیم انسانی - طبقاتی است. پژواک این جنگ در دنیا به گوش می رسد. صدها هزار نفر در دنیا در همبستگی با این خیزش و در اعتراض به خشونت پلیسی و راسیستی به خیابان ها آمده اند. چند صد هزار نفر فقط در پاریس تظاهرات کردند، در اعتراض به قتل جرج فلویید و یک جوان فرانسوی توسط پلیس فرانسه. روایت های پلیسی - نژادی در فرانسه و آمریکا روز به روز بهم شبیه تر می شود.

این میزان خشم از چه رو است؟

کشور آمریکا با هویت نژاد پرستی متولد شد؛ نسل کشی ساکنین بومی این خطه؛ عقیم کردن زنان بومی؛ تصاحب کودکانشان و شکنجه و آزار آنها در نهادهای دولتی؛ برده داری و شکنجه و کشتار سیاه پوستان. سرمایه داری آمریکا بیش از هر چیز بر بیگاری بردگان سیاه پوست و سپس استثمار وحشیانه فقرای مهاجر از گوشه و کنار جهان ساخته شد و قدرت گرفت. سرکوب و خشونت پلیسی بخش جدایی ناپذیر این نظام بوده و هست. دموکراسی آمریکا با این خشونت عنان گسیخته پلیسی و کشتار و بمباران مردم کره ارض بر سر پا ایستاده است. فراموش نکنید که آمریکا تنها کشوری است که از بمب اتم استفاده کرده است. آمار دقیقی از میزان بمب ها و پهبادهای مرگ آفرینی که در دو دهه اخیر توسط آمریکا بر مردم آفریقا و خاورمیانه باریده است، در دست نیست. بیش از یک میلیون انسان فقط در عراق جان باخته اند. تاریخ آمریکا با خشونت وحشیانه و سرکوب عنان گسیخته عجین است. تعداد کودتاها و دیکتاتوری هایی که حکومت آمریکا در گوشه و کنار جهان سازمان داده در تاریخ به ثبت رسیده است. مردم ایران با این جنایات خوب آشناوند. جمهوری اسلامی، این رژیم جنایت و کشتار قدرت یابی و حیات خویش را مدیون این نظام است.

مبارزات بردگان سیاه پوست برگی مهم از تاریخ آمریکا برای دستیابی به آزادی و عدالت است. بدنبال الغای برده داری تلاش برای لغو آپارتاید نژادی در آمریکا از دهه ۵۰ میلادی آغاز گشته است. سخنگویان و رهبران جنبش حقوق مدنی سیاه پوستان، از جمله مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس، در روز روشن توسط این حکومت به قتل رسیده اند. الغای برده داری نظام بردگی را پایان نبخشید. برده داری در مزارع ممکن است ملغی شده باشد اما برده داری از مزارع به زندان ها انتقال یافته است. صدها هزار سیاه پوست، نوجوان و جوان، میانسال و سالمند به جرم های پوچ و بی پایه در زندان های خصوصی و دولتی به اسارت کشیده شده و مشغول بیگاری و تولید ارزش اضافه

خیزش توده ای علیه خشونت و راسیسم

پلیس در آمریکا و کرونا ...

اند (دیدار کرده است و لابد درباره حمایت آنها در انتخابات مذاکره کرده است. او با ما زیرکانه از معترضین خواسته است که به سیاست صندوق رای روی آور شوند. تعدادی نماینده کنگره دموکرات هم مانند تعدادی پلیس زانو زده اند. اینها همه تلاش برای خاموش کردن شعله خشم، ایجاد تفرقه میان معترضین و کسب رای در انتخابات آتی است. بایستن خود پرونده ای سیاه در حمایت از قوانین آپارتاید نژادی در کنگره داراست.

کرونا و خیزش

طی چند ماه اخیر، در این شرایطی که پاندمی کرونا گلوی دنیا را می فشارد، چشمان بسیاری به ماهیت واقعی و ذاتی نظام سرمایه داری، به نابرابری و بی عدالتی اجتناب ناپذیر این نظام گشوده شده است. بسیاری در هراس از امروز و آینده خود و عزیزانشان به یک آگاهی پایه ای نسبت به دنیا و شرایط حاکم بر آن دست یافته اند. حقیقت آنچنان آشکار است که با هیچ تلاشی نمی توان چشمان را بر آن بست. همه به این آگاهی رسیده اند که این دنیا وارونه است و باید زیر و رو شود. هیات های حاکمه بورژوازی و ایدئولوگهایشان هشدار داده بودند که با شورش های گرسنگان روبرو خواهند شد؛ هشدار آماده باش داده بودند. رسانه ها و ایدئولوگهای لیبرال سانتر و چپ مرکز به سختی می کوشند که بر خشم لبریز شده آب پاشند؛ از انسانیت و نوع دوستی سخن بگویند؛ از عدم بازگشت به "نرمال" پیشا کرونا حرف بزنند؛ این وظیفه همیشگی این دسته از ژورنالیست ها و آکادمیسین ها است. از این راه نان می خورند.

همه منتظر لبریز شدن صبر و شعله ور شدن خشم توده ها بودند؛ هیچکس نمی دانست که در کجا و با چه جرعه ای آغاز می شود. مرگ یک مرد سیاه پوست توسط یک پلیس سفید پوست فاشیست در آمریکا آن جرعه بود. و این جرعه فقط آمریکا را شعله ور نکرده است. ظرف چند روز گذشته در چند شهر فرانسه بیش از یک میلیون نفر به خیابان ها آمده اند تا هم خشم خود را علیه پلیس فرانسه اعلام کنند و هم همبستگی خویش با معترضین در آمریکا؛ در آلمان، هلند، انگلستان، ایرلند جنوبی و شمالی، یونان، سوئد، اطریش، زلاند نو و کانادا علیرغم خطر کرونا و قوانین محدود کننده اجتماعات در کشورهای مربوطه، به خیابان ها ریخته اند و با پلیس "خودی" درگیر شده اند.

شرایطی مشابه دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، دوره اعتراضات علیه جنگ ویتنام، برای حقوق مدنی، آزادی زن، جنبش چپ که بویژه غرب را در بر گرفته بود، بوجود آمده است. و این رویدادی جالب توجه و مهم است. رشد تکنولوژی، اینترنت و سوسیال میدیا این همبستگی و هم سرنوشتی را تسریع کرده و گسترش داده است. دنیا برآشفته شده است؛ نبردی مهم شکل گرفته است؛ این رویداد می تواند تغییرات اساسی ایجاد کند.

وقاحت اسلامی

در این میان سرکردگان جنایتکار رژیم اسلامی ظاهرا موقعیت را برای رد گم کردن مناسب دیده اند. رژیمی که بر پشته های قتل و جنایت لم داده است؛ بر گورهای دستجمعی و اجساد شکنجه شده به قعر آنها پرتاب شده و اجساد کودکان و نوجوانان که با شلیک تیر بر مغز و قلبشان در تظاهرات های آبانماه و دیماه بر خاک افتاده اند، نشسته است؛ رژیمی که فقط صد هزار اعدام در زندانها طی یک دهه را در پرونده خود دارد، برای دولت آمریکا رجز می خواند. رئیس جلا اعلام می کند که آمریکا باید بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه شود! جل الخالق! چه وقاحتی! این فقط از اسلامی ها بر می آید. اینهمه وقاحت در روز روشن بخش لایتجزای ایدئولوژی کثیف این نظام است. اما مساله اینجاست که چنین ترهاتی نه تنها یک لحظه فکر مردم درد کشیده و اسیر در چنگال رژیم جنایت اسلامی را منحرف نمی کند، بلکه خشم شان را لبریز تر خواهد کرد. مردم ایران در انتظار محاکمه این دزدان سر گردنه و جانپان بالفطره بجرم جنایت علیه بشریت روزشماری می کنند.

فاشیسم ناسیونالیسم ایرانی!

از آنسوی، جوجه فاشیست های ناسیونالیست پرو غرب، طرفداران رژیم سابق و احیای آن در ایران از جمله فرسگردی های فاشیست به تونینتر هجوم آورده اند و هر چه مناسب خودشان است نثار معترضین به خشونت و راسیسم کرده اند؛ جرج فلویید را مورد تهمت و فحش قرار داده اند و ترامپ عزیز و قهرمانشان را ستایش کرده اند. مردم اینها را نیز می بینند و بهتر می شناسندشان. ناسیونالیسم ایرانی به همان کثافت راسیسم سازمان یافته آمریکایی است. اینها به دروازه کاخ سفید دخیل بسته اند و تقاضا و استمداد رژیم پنج دارند؛ این صحنه های خشونت و جنایت روزنه ای است به آنچه این جوجه فاشیست ها اگر به قدرت برسند با مردم ایران خواهند کرد. این رویداد ناسیونالیسم ایرانی را نیز افشاء و بی آبرو کرد.

چپ های سوراخ دعا گم کرده!

عده ای که خود را بیخودی کمونیست می نامند؛ کسانی که می کوشند از آبرو و محبوبیت کمونیسم سوء استفاده کنند؛ کسانی که طی این دو سال گذشته با هزار کلک و معلق و آکروبات سیاسی کوشیده اند به ناسیونالیسم پرو غرب نزدیک شوند و چشمکی از دولت آمریکا بگیرند؛ کسانی که فتو شوت اپوزیسیون رنگارنگ دست راستی ها و ناسیونالیسم قوم پرست گرد را امری درست و موجه در عالم سیاست خوانده اند و حتی تا آنجا پیش رفته اند که بعضی از این دیدارها و عکس ها را با قرارداد نلین با دولت آلمان برای بازگشت به روسیه یکی قلمداد کرده اند، کمونیست ها، انسان های شریف و آزادیخواه و برابری طلب را برای حمایت از و همبستگی با معترضین در آمریکا به حمایت از جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی متهم کرده اند. اینها تمام مخالفین خویش را هپروتی و فرقه ای میخوانند! اما انصافا از این هپروتی تر و فرقه ای تر امکانپذیر است؟ به چنین آدم های حاشیه جامعه، به چنین جریان بی ربط به دنیا و مردم چه می توان گفت جز اینکه سوراخ دعا را گم کرده اید! خدا روزیتان را جای دیگری حواله کند.

کمونیسیم باید متشکل و متحزب شود!

این رویداد خطیر بودن اوضاع را هشدار داده است. دنیا در یک نقطه عطف مهم قرار گرفته است. جنگ طبقاتی به آشکار ترین شکلش به میدان آمده است. دارد می کوشد با حکومت و دستگاه سرکوب در کشورش تسویه حساب کند. این شرایط امید بخش است. اما ما کمونیست ها خوب می دانیم؛ تئوری و تاریخ به ما آموخته اند که این

خیزش توده ای علیه خشونت و راسیسم

پلیس در آمریکا و کرونا ...

مبارزات با تمام شهامت و جسارت و فداکاری اگر از یک رهبری کمونیستی منسجم، آگاه و متحزب برخوردار نباشد، به جایی نخواهد رسید؛ صرفاً به برگگی دیگر در تاریخ مبارزه طبقاتی بین المللی که علیرغم شهامت و قربانی های بسیار به شکست انجامید، تبدیل خواهد شد. تحزب کمونیسم رادیکال و انقلابی کارگری مارکسیستی یک وظیفه مهم و حیاتی این دوره ماست.

۳ ژوئن ۲۰۲۰

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنگره سوم منصور حکمت ...

ناسیونالیسم و ملی گرایی است. به میدان آمدن نژاد پرستی و قوم پرستی در ابعاد جهانی و دارودسته های جنایتکار ضد انسان آن محصول ملی گرایی و ناسیونالیسم است. ما در این ابعاد خطرناک با پدیده ملی گرایی و ناسیونالیسم روبرو هستیم. پدیده ملی گرایی و ناسیونالیسم به عنوان خطرناکترین جنبش و ترند بورژوازی، به عنوان تأثیرگذارترین و همه گیرترین ایدئولوژی بورژوازی و به عنوان خرافه ای زشت در دست قدرتها و دولتهای کاپیتالیستی سرنواشت دردناک و پر از تباهی بر بشریت امروز تحمیل کرده است. این ابعاد دهشتناک از اثرات ملی گرایی و ناسیونالیسم را باید دید و در مقابل آن سد بست. در مقابل هیولای ملی گرایی و ناسیونالیسم به میدان کشیدن جنبش سوسیالیستی و انترناسیونالیستی شفاف و آزادیخواهانه پر قدرت اجتماعی که عزم کند خرافه ملی گرایی و ناسیونالیسم را در نطفه بخشکاند، میرمیت دارد. اگر زمانی مارکس گفت: "مذهب افیون توده ها است" و همه گیر شد، امروز وقت آنست این حکم درخشان منصور حکمت؛ "ناسیونالیسم ننگ بشریت است" را همه گیر کرد. این کاریست که کمونیسم روشن بین و ماکسیمالیست و کارگری را به بوته آزمایش سپرده و میسپارد.

توضیح: این نوشته بر اساس سخنرانی ارائه شده در کنگره سوم حکمت (ژوئیه ۲۰۱۷) تنظیم شده است. در جریان مکتوب کردن، تدقیق و تکمیل شده است. مشخصاً نقل قولهای رسا و کاملتری از متن نوشته های حکمت برگرفته شده است که به دلیل کمبود وقت در ارائه سخنرانی کنگره از نقل شفاهی آنها اجتناب شده بود.

اعدام قتل عمد دولتی است!

علیه اعدام و حکومت اعدام

اعتراض کنید!

تامین حق سلامتی و وظیفه دولت است!

بهداشت جسمی و روانی، طب رایگان و برخورداری از تست مرتب پزشکی یک امتیاز طبقات دارا نیست، جزو حقوق پایه شهروندان است. دسترسی به اطلاعات معتبر و علمی در باره سلامت حق شهروندان است. دادن اطلاعات مرتب به جامعه توسط کادر پزشکی یک تعهد شغلی و یک وظیفه انسانی و علمی است. هر نوع امنیتی کردن این مسئله توسط دولت یعنی ممانعت از حق دانستن و اطلاع از خطر جانی، یعنی ارتکاب عامدانه دولتی برای تهدید سلامت شهروندان. کور کردن ارائه اطلاعات علمی و مال اندوزی از طریق احتکار نیازهای اولیه بهداشتی مردم یک عمل جنایتکارانه است. دولت در قبال سلامت و بهداشت مردم مسؤل است. وظیفه فوری دولت است که در وضعیت ویژه و بحرانی کنونی، بیدرنگ هرگونه خدمات پزشکی و داروئی را تماماً رایگان کند. سلامت و جان مردم نباید تجاری شود، جان قابل معامله نیست!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

اسفند ۱۳۹۸



برنامه مشترک نیروهای مارکسیسم انقلابی با بقیه نیروهای چپ با خمیر مایه ناسیونالیستی باید از اولین مصاحبه پرمحتوا، حول "برنامه مشترک اتحاد مبارزان و کومه له" در پاییز سال ۱۳۶۰ یاد کنم، که امروز نه مصاحبه کننده، یعنی رفیق عزیزم اسعد حسینی کمونیست پرشور هم سن و سال و هم نسل من و نه مصاحبه شونده، یعنی منصور حکمت

عزیز هیچکدام میان ما نیستند. این مصاحبه کتبی در نشریه داخلی و در سطح نیروهای مارکسیسم انقلابی پخش شد و یک سند تاریخی است. به این ترتیب مارکسیسم انقلابی ما را به کمونیسم انترناسیونالیستی مقطع مانیفست کمونیست و مارکس، به کمونیسم دوره لنین و دوره کوتاه انقلاب بلشویکی برگرداند. تاثیر گذاری این مقطع و تلاش حکمت در متمایز کردن صف کمونیسم از ناسیونالیسم به طور کلی و از ناسیونالیسم چپ به طور مشخص نه فقط در ابعاد فکری و نظری، بلکه در ابعاد سیاسی و اجتماعی و حزبی هم بسیار گسترده بود. بی دلیل نبود در آن مقطع از احیای مارکسیسم و بلشویسم صحبت میکردیم.

مقطع دوم: فراتر رفتن از کمونیسم انترناسیونالیستی و مارکسیسم انقلابی:

به لحاظ تقویمی اگر تاریخی برای شروع این مقطع یادآوری کنم، دوره بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران مد نظر من است. در سال ۱۹۸۹ دوره دوم مباحث کمونیسم کارگری توسط منصور حکمت به عنوان یک گرایش سیاسی متمایز در درون آن حزب قد علم میکند. مبحث مبانی کمونیسم کارگری ارائه شده در سمینار مارس ۱۹۸۹ نقطه عطف آغاز این دوره از مباحث بشدت انتقادی در تقابل با جنبشهای اصلی بورژوازی و در قبال کمونیسم تا آن زمان موجود و چپ ترین ترند آن همانا مارکسیسم انقلابی است، که دورانی خود حکمت پرچمدار آن بود. کمونیسم کارگری این بار با نقدی شفاف و بی تخفیف در مقابل جنبشهای اصلی بورژوازی از جمله در مقابل ناسیونالیسم و ملی گرایی به میدان میاید. حاصل نهایی دیدگاه جامع کمونیسم کارگری در سال ۱۹۹۴ در برنامه دنیای بهتر مکتوب و تجسم پیدا میکند.

در چهار چوب تقابل با ناسیونالیسم و ملی گرایی، مباحث و استنتاجات فکری و سیاسی و پراتیکی آن، یعنی مباحث حکمت در واقع نقدی به همان کمونیسم انترناسیونالیستی و مارکسیسم انقلابی است و فراتر رفتن از آنها است. این تغییر اساسی از جمله در نگرش و سیاست خود حکمت و جریان ما در قبال ناسیونالیسم و ملی گرایی است.

منصور حکمت در شروع سلسله مباحث، ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری این تغییر نگرش و سیاست در جنبش و جریان خود ما را چنین بیان میکند. "هم ما و هم واقعیات بیرونی هر دو تغییر کردیم" و مینویسد: "اما بیش از ما، خود جهان مادی و واقعیت تاریخی تغییر کرده است. اشاره من به رویدادهای دوران بحران و سپس فروپاشی بلوک شرق و جهان پس از جنگ سرد است. اگر از چرخشهای جنبشهای آزادیبخش سابق به سمت غرب و مدل بازار در سالهای آغازین بحران بلوک شرق بگذریم (چرا که بهرحال جریان ما در توهمات چپ سنتی نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم جهان سوم و ناسیونالیسم اقلیتها سهیم نبود)، حرکتهای استقلال طلبانه و سپس جنگها و نسل کشی های "ملل" افسار گسیخته در اروپای شرقی و مرکزی برآستی مطالبه ملی و

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنگره سوم منصور حکمت

رحمان حسین زاده

به شما دوستان و حضار در کنگره سوم حکمت خوشامد میگویم. مبحث ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت را برای ارائه به این کنگره انتخاب کردم. یکی از کارهای تحول بخش و درخشان منصور حکمت مباحث و پراتیک تاثیرگذار او در رابطه با ناسیونالیسم و ملی گرایی است. فعالیت فکری و سیاسی او در این عرصه وسیع و فراوان است. حتی یک بازخوانی فشرده آن به ساعتها وقت احتیاج است. نه قصد اینکار را در این کنگره دارم و نه چنین وقتی در این کنگره میسر است. هدفم اینست در این فرصت محدود و مشخصی که دارم مقاطع و جنبه های برجسته نگرش مارکسیستی حکمت در برخورد به پروبلماتیک مهم ناسیونالیسم و ملی گرایی را برجسته کنم، تا بتوانم عطف توجه شما و همه بینندگان و شنوندگان این مبحث را به مراجعه مجدد به مباحث راهگشای "ملت، ناسیونالیسم و کمونیسم کارگری و رساله تفاوتهای ما" از منصور حکمت جلب کنم. به سهم خود و در اینجا به تاثیرگذاری و تحول بخشی کار حکمت در این زمینه در دو مقطع تاریخی فوکوس میکنم. دو مقطعی که پانلیستهای این کنگره و تعداد زیادی از حضار و بینندگان این کنگره با آن بارآمده و زندگی و فعالیت داشته ایم. میتوانیم در مورد این دو مقطع قضاوت و ارزیابی داشته باشیم و روایت و تحلیل و تفسیر خود را بیان کنیم.

مقطع اول: عروج مارکسیسم انقلابی در بطن انقلاب ۱۳۵۷:

مارکسیسم انقلابی با نقد پوپولیسم حاکم بر جنبش چپ و پوپولیستی ایران عروج پیدا کرد. چپ رادیکال ایران را تغییر داد. به سرعت رشد کرد. به لحاظ فکری، سیاسی، سازمانی و اجتماعی با تمایزات برجسته ای شناخته شد. یک تمایز برجسته آن، شفافیت آن در مقابل ناسیونالیسم و گرایش ناسیونالیستی بود. مارکسیسم انقلابی هیچ سنخیتی با ناسیونالیسم چپ نداشت. جریاناتی که به این ترند میپیوستند، از جمله فرآکسیونهای مارکسیسم انقلابی که از درون سازمانهای چپ رادیکال آن دوره مثل "پیکار و رزمندگان و چریکهای فدایی خلق و وحدت انقلابی و رزم انقلابی" شکل گرفتند، این پروسه را طی کردند، نگاه و بینش ناسیونالیستی را در فکر و سیاست نقد میکردند. نمونه برجسته تر کل سازمان کومه له با نقد و طرد بینش ناسیونال پوپولیستی در کنگره دوم خود در فروردین ۱۳۶۰ به مارکسیسم انقلابی پیوست. به این ترتیب ترند مارکسیستی گسترده ای عروج کرد که هیچ بدهکاری به ناسیونالیسم و ملی گرایی نداشت. ناسیونالیسم را به خوب و بد و چپ و راست، رادیکال و غیر رادیکال تقسیم نمیکرد تا بر اساس آن حقانیتی برای این یا آن بخش ناسیونالیسم قائل شود. این نگرش مارکسیستی به نقد ناسیونالیسم موجود در چپ ایران محدود نماند. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست که بعدا با اندک اصلاحاتی به برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له و سپس برنامه حزب کمونیست ایران تبدیل شد، با شفافیت تمایز خود را با کل چپ آن دوره در سطح جهان که فصل مشترک ناسیونالیستی داشتند، از جمله کمونیسم روسی، چینی، کاستروبی، آلبانیایی، چپ نو، اوروکمونیسم و ... ترسیم کرده بود. در همین رابطه و در توضیح همین تمایزات

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنگره سوم منصور حکمت ...

استقلال طلبی را حتی در چشم کسانی که از حداقلی از انساندوستی برخوردارند بی ارزش و حتی در موارد زیادی انزجارآور کرده است. همه میتوانند ببینند که چگونه ناسیونالیسم ترجمه مادی خود را در گورهای دسته جمعی و "پاکسازیهای قومی" و کوره های آدم سوزی پیدا میکند، و چگونه نه فقط مطالبه ملی، بلکه حتی خود مقوله ملت و هویت ملی در بسیاری موارد غیر اصیل و دست ساز محافل سیاسی خاص است. رویدادهای ملی جهان پس از جنگ سرد فرمول علی الظاهر خیراندیشانه و منصفانه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بالاچار به بازبینی ای انتقادی میسپارد."

بر همین اساس حکمت در مورد تغییر نگرش خود ما مینویسد: "چهارده سال قبل، وقتی روی پیش نویس برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و بعدا برنامه حزب کمونیست ایران کار میکردیم، بند مربوط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از سر راست ترین و بی ابهام ترین بخشهای برنامه محسوب میشد." در ادامه مینویسد: "بعد از سالها امروز دوباره در جریان تهیه یک برنامه حزبی با این فرمول روبرو شده ایم. اما اینبار، برعکس، هیچ چیز این فرمول سر راست و بی ابهام بنظر نمیرسد. در واقع هر تک کلمه این عبارت مشکل دار، نامعین و ابهام برانگیز است. این فرمول، با این شکل، بنظر من نمیتواند در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد. هدف این نوشته، که در چند شماره *انترناسیونال* خواهد آمد، یک بازبینی انتقادی از ملت و ملی گرایی و مفاهیم کلی تر و واقعیات سیاسی ای است که زیربنای این فرمولبندی را میسازند."

من در این کنگره ادامه بحثم را به بازبینی کل فرمولبندی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" آنطور که حکمت مفصل به آن پرداخته، اختصاص نمیدهم. فوکوسم را بر یک محور مهم آن یعنی نقد ملت و هویت ملی و ملی گرایی به عنوان یک پدیده خرافی ساخته و پرداخته شده توسط ناسیونالیسم میگذارم.

در دنیای امروز ملت و هویت ملی به عنوان یک داده جامعه بشری مفروض نگریده میشود. مثل وجود انسان، مثل جنسیت و... به قول حکمت: "ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوئیژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارایی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میدانند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند.

ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند. تلقی حاکم بر اذهان عمومی، بر تفکر دانشگاهی، بر چپ موسوم به کمونیست و حتی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی کارگری تاکتونی، این وارونگی را در خود مستتر دارد. حتی در درون چپ و جنبش کمونیستی تاکتونی، تعلق و هویت ملی فرد، نظیر جنسیت او، یک خصوصیت عینی و داده شده و غیر قابل تردید وی محسوب میشود. فعلا از این میگذرم که تبدیل جنسیت و تفاوت جنسی به یک رکن هویت و خودشناسی اجتماعی فرد هم یک محصول تاریخی قابل نقد جامعه طبقاتی تاکتونی است. اشاره من اینجا حتی به آن گرایشات متعددی در تاریخ کمونیسم نیست که انواع خاصی از ناسیونالیسم و عرق ملی و وطنپرستی را تقدیس کردند و بر تارک کمونیسم خود نشانندند. کمونیسم روسی و چینی و جهان سومی، کمونیسم ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و ضد یانکی و کمونیسم سوسیال دموکراتیک - سندیکایی و چپ نویی غربی که بر ویرانه های انقلاب اکتر روئیدند، همه بیش از آنکه رنگی از انترناسیونالیسم در خود داشته باشند، مشتقات ناسیونالیسم و ناسیونال رفرمیسم بودند. در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پرروز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دموکرات "پسا - جنگ سردی"، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ایزکتیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است." در ادامه تاکید میکند: "اشکال اینست که در سنت کمونیسم انترناسیونالیستی نیز تلقی رایج از مقوله ملت و ناسیونالیسم به اندازه کافی انتقادی نیست و بخصوص رابطه ملت و ناسیونالیسم سروه تصویر میشود. در این نگرش، ملت پدیده ای است داده شده و مفروض و قابل مشاهده، و ناسیونالیسم محصول عقیدتی و سیاسی انحرافی و فاسد یک ملت است. ناسیونالیسم خودآگاهی معوجی است که طبقات بالادست میکوشند بر آحاد یک ملت حاکم کنند. صورت مساله برای بخش اعظم کمونیسم انترناسیونالیستی، مبارزه با ناسیونالیسم و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در درون یک ملت بوده است. خود ملت، بعنوان یک مقوله، بعنوان یک پدیده، سر جای خود باقی است و مورد سوال یا نقد نیست. ملت موجودیتی فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاص تلقی میشود. مجموعه ای از انسانها که اشتراکشان در خصوصیات معینی، یک ملت شان میکند. مجموعه ای از انسانها که به همین عنوان، بعنوان یک ملت، میتواند بازیگر مستقل و قائم به ذاتی در تاریخ جامعه بشری باشد. میتواند صاحب حق، صاحب دولت، صاحب استقلال و صاحب سرنوشت ویژه ای برای خویش باشد.

در جای دیگری مجددا تاکید میکند: "در واقع رابطه بر عکس است. این ملت است که محصول و مخلوق تاریخی ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم بر ملت مقدم است. اگر این تعبیر را قبول کنیم، آنگاه فوراً روشن میشود که مبارزه کمونیسم با ناسیونالیسم، نهایتاً مبارزه ای بر سر کشیدن ملتها به این یا آن خودآگاهی و عمل سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بر سر نفس تعلق و یا عدم تعلق ملی انسانهاست. بر سر رد و قبول هویت ملی است. پیروزی بر ناسیونالیسم، بدون تحقق بخشیدن به یک گذار از مقوله ملت و هویت ملی، ممکن نیست. و باز روشن میشود که چگونه فرمول برنامه ای "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" با شخصیت و شینیت

میکند. تشخیص مطلوبیت جدایی و یا توصیه و عدم توصیه به جدایی در فرمولبندی لنین کاملاً به تحلیل شرایط مشخص موکول میشود."

می بینیم حکمت به درست اشاره میکند، لنین فرمول حق تعیین سرنوشت را به عنوان راه حل تاکتیکی و ابزار سیاسی حل معضلات ملی در نظر دارد و دامنه محدود کاریست این فرمول را به درست می‌شناسد.

در مورد دوره حاضر حکمت مفصلتر مینویسد: "دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است. تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود. موارد پراکنده ای که وجود داشت، حداکثر میتوانست آرایش ملی جهان معاصر را در جزئیات کم اهمیتی تعدیل کند. از این مهمتر، حرکت‌های ملی فاقد محتوای اقتصادی ویژه ای بودند. تحولات مورد نظر جنبشهای ملی اساساً سیاسی و فرهنگی بودند. منشاء این جنبشها نه تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، نظیر دوران مارکس و لنین، بلکه اساساً ستم ملی و فرهنگی و یا تخصصات ناسیونالیستی بر سر قدرت بوده است. اقتصاد سیاسی جهان و قطب بندی های اقتصادی و سیاسی آن از این کشمکشها کوچکترین تاثیری نمیپذیرد. آنچه اساساً در این دوره در قلمرو بحث حق تعیین سرنوشت وجود دارد، تعدادی مساله حل نشده ملی است، مانند مساله فلسطین، مساله کرد، مساله ایرلند و غیره که بدرجات مختلف مانع سیر متعارف اقتصاد کاپیتالیستی در منطقه خویش هستند و یا به عامل بی ثباتی و تنش سیاسی در مقیاس منطقه ای و جهانی تبدیل شده اند. این مسائل بعضاً به صحنه هایی از یک جدال وسیعتر میان غرب و شرق تبدیل شده بودند و به این اعتبار محتوایی غامض تر از موارد متعارف کشمکش ملی یافته اند. سقوط بلوک شرق به معنای جدیدی یک روند ملت سازی را آغاز میکند، که حتی از نظر اقتصادی هم محتوایی تعیین کننده دارد. سرمایه داری بازار در بخش عظیمی از جهان صنعتی و نیمه صنعتی، در متن گسیختگی کلیه ساختارهای سیاسی نظام پیشین و نبود یک قالب ایدئولوژیکی پذیرفته شده برای حاکمیت، می‌رود جای مدل به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را بگیرد. نوعی از ناسیونالیسم، اساساً ناسیونالیسم قومی، بعنوان ماتریالی برای بنا کردن شالوده ایدئولوژیکی حکومت و کسب مشروعیت سیاسی برای دولتهای بورژوایی جدید در تکه پاره های امپراطوری مضمحل شده به جلوی صحنه رانده میشود. هر روز مساله ملی جدیدی ساخته میشود. بحث حق تعیین سرنوشت وسیعاً به بالای دستور رانده میشود. جالب اینجاست همان روندی که مسائل ملی جدید را به میان میکشد، حل مسائل ملی قدیم را محتمل تر میکند. این شرایط زمین تا آسمان با دوره های دیگر فرق دارد. کل مساله بر متن یک واپسگرایی عظیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. ناسیونالیسم قومی در منحنی ترین و فاسدترین اشکال آن پرچمدار مساله ملی است. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز و هویت‌های ملی در حال حدادی شدن، ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیماً علیه کارگر و کمونیس‌م حتی رفرم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات و فرمول مارکس در قبال ملت سازی بورژوایی قرن نوزدهم جواب مسائل امروز نیست. کمونیس‌ت و کارگر امروز باید جواب مساله ملی امروز را، آنطور که هست، بدهد. در این تلاش بنظر من میتوان به تبیینی رسید که به دوره های گذشته نیز قابل تعمیم باشد و جوهر انقلابی و منسجم برخورد مارکس و لنین را نیز با شفافیت بیشتری نشان بدهد."

اینجا هم توضیحات حکمت بسیار شفاف است. براساس آن

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنگره سوم منصور حکمت ...

بخشیدن به مقوله ملت، بعنوان موجودیتی که از پیش دارای حقوق خاص خویش است، عملاً یک موضع تاکتیکی برای عقب راندن و خنثی کردن ناسیونالیسم را به یک برسیمیت شناسی استراتژیکی هویت ملی بدل میکند و به این ترتیب به امر واقعی خود لطمه میزند."

توضیحات بالا شفاف و روشن است. همانطور که حکمت هم تاکید کرده، نگرش کمونیس‌م امروز در قبال ملیگرایی و ناسیونالیسم در عین حال نقدیست به کمونیس‌م انترناسیونالیستی دوره مارکس و انگلس، دوره لنین و مارکسیسم و کمونیس‌م کارگری خود ما تا مقطعی که حکمت خود پرچم این نقد را بلند میکند. چرا اینجوری است؟ چرا کمونیس‌م دوره مارکس و انگلس و لنین و مارکسیسم انقلابی و مباحث دوره اول کمونیس‌م کارگری ارائه شده توسط حکمت به اندازه کافی در برخورد به ملت و هویت ملی و ناسیونالیسم انتقادی و شفاف نیست؟ این دیگر برمیگردد به دوره های تاریخی و شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوره ها که ملیگرایی در آنها طرح شده است. حکمت در بخشی از مبحث خود تحت عنوان زاویه تاریخی مختصات این دوران تاریخی را بیان میکند و مینویسد: "مارکس در ابتدای عصر ناسیونالیسم زندگی میکرد، اما این ناسیونالیسم امروز یا ناسیونالیسم دوران لنین نبود." بعد از توضیح روشن تری تاکید میکند: "یک ناموزونی در موضع آنها در قبال ملیت و حق تعیین سرنوشت وجود دارد. اما تاکید میکند: "موضع برجسته تر و شاخص تر مارکس و انگلس تفکیک "ملیت" و "ملل" تاریخی" از ملل "غیرتاریخی" است. در دیدگاه آنها "صحبت بر سر روند عینی شکل گیری و قوام گرفتن ساختارهای ملی - کشوری قابل دوام کاپیتالیستی در اروپا است و نه حق همه ترکیبهای ملی و قومی جهان به ایجاد کشور خویش. مارکس و انگلس تعلقات ملی را به عنوان مبنای تشکیل کشور های مستقل صریحاً رد میکنند."

دوره لنین متفاوت از دوره مارکس و حتی دوره ما بود. منصور حکمت مینویسد: "دوران لنین دوران دیگری است. وقتی لنین از حق جدایی ملل سخن میگوید، اساساً ملتهای تحت ستم در امپراطوری تزاری و مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جلوی چشم میایند. توجه لنین به نقش مثبت مبارزات ضد استعماری ملل کوچک در مستعمرات در ضربه زدن به قدرت بورژوازی جهانی است. اینجا هم به معنایی دیگر با یک روند ایزکتیو ملت سازی بر متن یک نظم کهنه و ارتجاعی، در راستای تحول مناسبات اقتصادی و رشد سرمایه داری در مقیاس جهانی، روبرو هستیم. با نوعی ناسیونالیسم روبرویم که نه صرفاً در برابر پرولتاریا و جنبش کارگری، بلکه همچنین در برابر استعمار، ارتجاع سیاسی و فئودالیسم معنی پیدا میکند. توجه لنین به توان سیاسی این جریان و نوع و نحوه تلاقی و تقابل آن با جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. مساله حق تعیین سرنوشت برای لنین در این چهارچوب سیاسی معنی پیدا میکند. لنین هم دامنه شمول این حق را محدود میکند. فرمول حق تعیین سرنوشت در روایت لنین از فرمول مارکس و انگلس عام تر است، اما از نظر عملی با تفکیکی که میان «حق جدایی» و «به صلاح بودن جدایی» قائل میشود، عملاً حمایت جنبش کمونیس‌تی از جدایی ملتها را به موارد معدودی محدود

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

سخنرانی در کنفرانس سوم منصور حکمت ...

من فکر میکنم نقدی که به کمونیسیم انترناسیونالیستی دوره مارکس و لنین و مارکسیسم خود ما وارد است، این مسئله میباشد که ملیت و ملی گرایی و هویت ملی را به عنوان داده مفروض در جامعه پذیرفته بود، که گویا به ناسیونالیسم شکل داده است. در صورتیکه به قول حکمت این دید در برخورد به ملیت و ملی گرایی و ناسیونالیسم سرورته است. در واقع این ناسیونالیسم است که ملیت و هویت ملی را میسازد. جنبش بورژوا ملی، ایدئولوژی بورژوایی ناسیونالیستی، ملیت و ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی را میسازد. همانطور که همه مذاهب خرافه ای به نام "خدا" را میسازند. اگر مسئله را به این شکل ببینیم، آنوقت تقابل کمونیسیم با ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی و ناسیونالیسم ابعاد ریشه ای تر و وسیعتر و همه جانبه تری به خود میگیرد. مثالی بزنم، در فضای حاکم کنونی، ملت در هر جایی از جمله در فرانسه فرض گرفته میشود. با این فرض آنوقت کمونیسیم و چپ فرانسه تمام هنرش این خواهد بود، کاری کند، ناسیونالیسم و تازه جناح افراطی ناسیونالیسم فرانسه رشد نکند. در صورتیکه با دید انتقادی کمونیسیتی شفاف باید در اساس خرافه ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی فرانسوی و در هر جای دیگر این کره خاکی زیر نقد و سؤال و با تقابل روبرو شود. باید کاری کرد شهروند فرانسوی یا هر کشور دیگر این خودآگاهی را داشته باشد که خود را فارغ از ملت و هویت ملی بشناسد. ملی گرایی را در همه ابعاد و ناسیونالیسم را در همه ابعاد به عنوان خرافه کنار بزند و رهایی سوسیالیستی انسان را مبنای قرار دهد.

این واقعیت که ناسیونالیسم، ملیت و ملی گرایی را میسازد و نه برعکس، قبلتر متفکر لیبرالی چون گلنر آن را مطرح کرده و یا تاریخ نگار مارکسیست اریک هابسبام به کرات بر آن تاکید کرده است. جالب است بعضی نظریه پردازان متأخر ناسیونالیست هم به آن واقفند. اما مسئله اینست فراتر از جنبه تحلیلی نظری، چه کاربست سیاسی اجتماعی از این حکم واقعی استنتاج میکنند. بعضی نظریه پردازان ناسیونالیست، با تکیه بر این حکم نتیجه میگیرند، پس باید "ملت سازی" کرد، یعنی ملی گرایی را با همه متعلقات خرافی و نهایتاً شکافها و نزاعها و مصائب آن پروراند و مثل طوقی به گردن بشریت انداخت. تاریخ زشت ناسیونالیسم در سراسر جهان و در همه دوره ها ایجاد همین هویت سازیهای جعلی و خرافی و فجایع برآمده از آن بوده است. اما کمونیسیتها و مارکسیستهای این دوران با حرکت از این حکم درخشان، باید تاکید کنند، اگر ملیت و ملت سازی دست ساز ناسیونالیسم و بی پایه و خرافه است، پس چرا بشریت به آن تن دهد؟، چرا آن را فرض بگیرد؟. بلکه برعکس چرا کلیت خرافه ملیت و ملت سازی و هویت ملی و متعلقات آن را دور نریزد! چرا بشریت ناسیونالیسم و محصول آن ملی گرایی، هویت ملی و تعلقات ملی را به عنوان خرافه و نگرش ضد انسانی به جامعه و انسانیت زیر نقد و سؤال نبرد! چرا به ناسیونالیسم و ملی گرایی همانند خرافه مذهب ننگرد! واقعیت اینست در طول تاریخ آن درجه حساسیت نسبت به خرافه مذهب از جانب کمونیسیتها و چپها و بشریت مترقی وجود داشته، آن درجه حساسیت نسبت به خرافه ملی گرایی و ناسیونالیسم وجود نداشته است. به همین دلیل کارکرد مضر و ضد انسانی

ناسیونالیسم و ملی گرایی در سه قرن اخیر به باور من در سطح جهانی و در تقابل با جنبش طبقه کارگر و آزادیخواهانه بسیار عمیقتر و گسترده تر از مذهب بوده است. منصور حکمت در رساله تفاوتها ما این چنین رسا مضرات ناسیونالیسم را بیان میکند: "در مورد ناسیونالیسم مسأله از این هم روشن تر است، زیرا این یکی حتی کلمه مخفف و یا روایت نیمبندی برای یکی از آرمانهای حق طلبانه و برابری طلبانه انسان هم نیست. نگاه کنید ببینید که ناسیونالیسم برای مردم محروم جهان چه پیامی دارد. تمام مضمون ناسیونالیسم حمایت از طبقه حاکمه خود است. در استعمارش، در جنگش، در رواج خرافاتش، در نقض حقوق انسانش. ناسیونالیسم بعنوان یک جنبش و یک حرکت سیاسی ابزاری برای تعیین تکلیف درونی بورژوازی در سطح جهانی و کشمکش بخشهای مختلف این طبقه بر سر سهمبزی از پروسه انباشت سرمایه است. ناسیونالیسم ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بوده است. اینکه ناسیونالیسم بورژوازی در کشور تحت سلطه، یا در میان ملل تحت ستم، خود را در مقطع محدودی در تاریخ در تقابل با جوهری از امپریالیسم یافته است باعث شده که چپ غیر کارگری که خمیره خودش را این ناسیونالیسم میسازد حساب ویژه ای برای ناسیونالیسم باز کند و تظہیرش کند. اما کارگر کمونیسیت، و مارکسیسم، در ناسیونالیسم شمایل بورژوازی را میبینند و نه هیچ چیز دیگری را. بعنوان یک تفکر و یک تمایل، ناسیونالیسم به نظر من جزو آن خرافات دوران جاهلیت بشر است که باید از آن خلاص شد. از نظر فکری ناسیونالیسم یعنی بریده شدن انسانها از خصلت مشترک انسانی و جهانی شان. ناسیونالیسم با اصل اصالت انسان تناقض دارد. ماحصل اجتماعی ناسیونالیسم هم به هر حال تکه تکه شدن طبقه کارگر و ضعف اردوی انقلاب کارگری است. کارگری که به جای اینکه خود را یک انسان و یک کارگر توصیف کند، خودش را بریتانیایی، تامیل، هندی و یا ایرانی و غیره میدانند، فی الحال گردنش را برای پذیرش یوغ بردگی و بی حقوقی خم کرده است. تعصب ناسیونالیستی به نظر من عاطفه ای برآستی شرم آور است و نه فقط هیچ نوع خوانایی با سوسیالیسم کارگری ندارد، بلکه اصولاً با هر نوع اعتلای معنوی انسان مغایر است."

به نظر من با چنین نگرش انتقادی و ماکسیمالیست باید به تقابل همه جانبه ناسیونالیسم و ملی گرایی رفت. متأسفانه چنین نگرش انتقادی کمونیسیتی و چنین خودآگاهی در برخورد به ناسیونالیسم و ملی گرایی بشدت در اقلیت است. نه تنها در سطح عموم جوامع بلکه هنوز در سطح نیروهای چپ و کمونیسیت هم، ملی گرایی را همانند مذهب خرافه و ارتجاعی نمیدانند. اکنون در کل جهان و تمام کشورهای آن نزدیک به دویست کشور موجود آن، بشریت در وهله اول با ملی گرایی و ناسیونالیسم و دیگر عواقب مضر آن دست و پنجه نرم میکند. تصور سطحی و محدود نگرانه اینست فقط در مناطق و جاهایی چون فلسطین و کردستان در خاورمیانه که هنوز با مسئله ملی حل نشده روبرو هستیم، گویا با ناسیونالیسم و ملی گرایی روبرو هستیم. در صورتیکه ما هر روزه در همه کشورها با تولید و بازتولید ملی گرایی و ناسیونالیسم روبرو هستیم. ملی گرایی و ناسیونالیسم بیشترین نفوذ و تأثیرگذاری مضر را بر افکار و سیاست و فرهنگ و رفتار و اخلاقیات و موزیک و ورزش و سوخت و ساز عادی جامعه دارد. هر روزه ما شاهدیم تک تک قدرتهای بزرگ جهانی و همه دولتهای بورژوایی تحت نام "منافع ملی" چه ابعاد تکان دهنده ای از جنگ و جنایت و نسل کشی و تروریسم و ستم و استثمار و ناهنجاری و تباهی را به بشریت تحمیل میکنند! در همین کشورهای پیشرفته و مدرن صنعتی غرب، راست افراطی، راسیسم و فاشیسم را اندک خراش میدهی با چهره عریان ناسیونالیسم روبرو میشوید. عروج ترامپ فاشیست و برگزیت در بریتانیا و ماری لوپن راسیست در فرانسه محصول

سقوط تا قعر!

در باره سخنان اخیر منصور اسانلو

سعید آرمان



میشود؟! پلیس آمریکا اینقدر باسرفند که در مقابل معترضین زانو زدند، اما پلیس ایران جنایتکارند".

اسانلو بعد از یک منبر آخوندی و فحاشی به کمونیسیم و دفاع از رژیم سابقی ها و دولت و پلیس آمریکا، بخود میگوید من چپم نه اینها! من دلسوخته و نماینده کارگرانم و بنام

کارگران ایران سخن میگوید و ما را متهم میکند که در مورد آقای طالب زاده از فعالین شرکت واحد که اوپاشان اسلامی او را به شلاق بستند و بعد روانه زندان کردند، سکوت کرده‌ایم و با پر روئی آخوندی میگوید: "چپوله‌های دروغگو کجاست اطلاعیه‌هایتان، چرا هیچی نمیگویید؟ همه‌تون مزدورید، چنین چپی از هر راستی نامردتر و کثیف تر و بی اعتبارتر است، خودم را از همه شما چپ تر میدونم."! اسانلو در ادامه قتل برادرش را توسط رژیم جنایتکار اسلامی به رخ ما میکشد و بعنوان خانواده شهید قصد دارد حق‌السکوت بگیرد. اسانلو در خوشخدمتی به سلطنت طلبان و جریانات راست و ارتجاعی همچون فرسگرد به ما کمونیسیتها به شیوه هیستریک حمله میکند که گویا ما معنی آزادی را نمیدانیم و اگر میدانستیم "شاه را با خمینی" عوض نمیکردیم! اسانلو زیادی قاطی کرده و از محمود دولت آبادی مفلوک در بارگاه حکومت اسلامی تا ما کمونیسیتهای کارگری را کنار هم میگذارد، چشمانش را بسته و دهان باز کرده و بی پروا فحاشی میکند. و بالاخره مثل یک بازاری کهنه کار میگوید شما افتخارتان اینست که با عکس من در مقابل سفارتخانه رژیم رژه رفته اید!

خب مسئله ساده است و برای اسانلوی فالانژ شبه فرسگردی هم قابل فهم است. کمونیسیتها در مقابل رژیم اسلامی از زندانیان سیاسی دفاع کردند و دفاع خواهند کرد چون پرنسیپ دارند، مثل شما بی پرنسیپ و آستان بوس سرمایه دار و دیروز هوادار جناح اصلاح طلب و امروز پادوی سلطنت طلبان عهد عتیقی نیستند، این دفاع معنی اش دفاع از نظرات و هر عمل زشت هر زندانی نیست. ما طی این سالها امثال شما کم ندیده ایم. آیم باید خیلی اپورتونیست و نان به نرخ روز خور و بی چشم و رو باشد که چنین داستانی را سرهم کند و حق بجانب هم باشد!

اظهارات منصور اسانلو یکبار دیگر بر این واقعیت صحنه میگذارد که ضد رژیمگری صرف برای کارگران و مبارزات آنان نه تنها ناکارآمد بلکه مضر است. سندیکالیستی که روزی طرفدار آخوندهای متفرقه و روزی طرفدار سلطنت و ترامپ و پلیس فاشیست آمریکا است، بیجا میکند بنام کارگر و به اسم کارگر حرف میزند. این نمونه نشان میدهد که مادام که کارگر فاقد یک درک و نقد طبقاتی و مارکسیستی و عمیقاً ضد سرمایه‌داری نباشد، میتواند به نیروی هر جریان ارتجاعی بدل شود. این حکم در چنین مواقعی خود را به وضوح نمایان میکند که اسانلو، کارگری که امثال صادقی و محبوب زبانش را بریدند، امروز به دامان وحشی ترین رژیم کاپیتالیستی جهان افتاده و مشوق تملق گویی برای جنایات بی حد و حصر آن شده است. اسانلو خود را در اعماق لجن ترامپیسیم و جریانات دست راستی غرق کرده و هنوز ادعای "چپ بودن" میکند؟! نه جناب اسانلو، شما منتهاست و از روز اول آمدنتان بعد از کمی بازارگرمی در میان طیف راست جا خوش کردید و دیگر به مجوز بیشتر برای پذیرش نیاز ندارید. شما "بفرموده" عمل می کنید!

قتل جورج فلویید توسط پلیس نژادپرست آمریکا موج وسیعی از واکنش جریانات چپ و راست را بدنبال داشته است. جنایت سبعانه و آشکاری که جامعه آمریکا را منفجر کرد و خیابانهای دهها شهر این کشور را به صحنه اعتراض و رودرویی با پلیس بدل کرد. امواج این اعتراضات به آمریکا محدود نشد و در کشورهای زیادی علیرغم شرایط کرونائی اعتراضات گسترده شکل گرفته است. خشم بحق ناشی از تحقیر و کشتار و تبعیض سیستماتیک عده‌ای را خوشنود و بعضی‌ها را دلواپس کرده است. یکی از این دلواپسان آقای منصور اسانلو است که مانند فرسگردیه‌های فاشیست کاسه داغتر از آتش شده است. خب حق دارد، بقول خودش نان دولت آمریکا را میخورد و به پرچم آمریکا سوگند خورده است! ایشان در سخنانی تهییجی که خود در آن غرق شده است، به خدمات اجتماعی دولت آمریکا به شهروندان این کشور از جمله پناهجویان پرداخته و می گوید: "شما که پناهنده سیاسی هستید و مفت و مجانی اومدی تو آمریکا و از مزایای این کشور بهرمنده شده‌اید و به پرچم این کشور قسم خورده‌اید، بیمه بازنشستگی میگیری، با ماشین می برنتان خرید و حتی ناخنهایتان را می گیرند و ... بر ضد سوگندی که خورده‌اید عمل میکنید"! اسانلو در مورد جورج فلویید و شخصیت او از موضع یک آخوند رجزخوانی میکند و او را بعنوان کسی که پورن استار است و انگار کشتنش "مباح" است، آسمان و زمین را بهم می‌بافد. او در کمال وقاحت در موقعیت قاضی و دادستان ظاهر میشود و خود نیز حکم را صادر میکند که "پلیس خواست او را نگه دارد و قصد مرگش را نداشته و این یک قتل غیر عمد است"! همان سخنانی که ترامپ و نژادپرستان تهی مغز آمریکا بر زبان می‌آورند.

آقای اسانلو پا را از این فراتر میگذارد و به بهانه مرگ جورج فلویید و اعتراضات طیفهای مختلف مردم از سیاه و سفید تا جریانات اسلامی و چپها و آنارشیستها و غیره، یقه کمونیسیتها را میگیرد که از این اعتراضات حمایت کردند، ما کمونیسیتها را در کنار اسلامیسیتها میگذارد و حتی این حمایت را تکرار داستان انقلاب ۵۷ و حمایت از رژیم فاشیستی اسلامی قلمداد میکند! اسانلو در آستان بوسی سرمایه هر مرزی را رد میکند، به کمونیسیت ها و معترضین "یک عده تروریست و اسلامی و چپهای دروغین و غارتگر و ... که از انسانیت بویی نبرده‌اند" خطاب میکند. رسماً و علناً دروغ میگوید، شانتاژ میکند، تاریخ تراشی میکند که؛ "اینهایی که اسم خودشان را کمونیسیت گذاشتن و هنگام خودش در ایران گفتند عکس آقا تو ماهه مردم چه وقت خوابه" سیاست شان بود! براستی خجالت هم خوب چیزی است، ایشان توده ای بودند و حتی در ایران و در زندان نیز به این رژیم رای دادند، آنوقت به کسانی که از روز اول با این رژیم جنگیدند اینها را میگوید! انگار جامعه دارالمجانین است! و بالاخره اسانلو در کمال بیشرمی میگوید: "مگر آمریکا با این حرکات خللی بهش وارد

سقوط تا قعر!

در باره سخنان اخیر منصور اسانلو ...

برای سیاست تان بازارگر می کنید و حمله به کمونیستها یک وجه مهم این پلاتفرم است. شما لایق همان فرسنگردیهای فاشیست و سلطنت طلبهای دواشده عهد عتیقی و مرتجع و ضد زن و پلیس فاشیست آمریکا هستید.

اسم سندیکای واحد را نیاورید. حیف اسم رضا شهابی و حسن سعیدی و دیگران که در کنار شما بیاید. شما میخواهید هم از آخر بخورید و هم از توبره، این نمیشود. همان کارگران سندیکای واحد شما را از جنس ترابیان ها و محبوب ها میدانند. کارگران شریف و آگاه ایران منتهاست با اینچنین تفکرات دست راستی تسویه حساب کرده اند و برای فعالین این خط تره خرد نمی کنند. چند سال قبل رضا رخشان که قصد داشت کارگران را به سیاهی لشکر خامنه‌ای جلاد در مضحکه انتخابات ریاست جمهوری تبدیل کند، جواب دندان شکن گرفت و اکنون شما نیز سرتان به سنگ خواهد خورد تا کارگران را نسبت به پرچم خونین آمریکا که قسم خورده‌اید به آن "خیانت" نکنید، متوهم کنید. این خوشخدمتی و خوشرقصی ارزانی خودتان باد. کمونیستها و کارگران مبارز و پیشرو شما و دیدگاه‌های از این دست را خوب می شناسند. جنبش کارگری شما را با نوک انگشتی کنار خواهد زد.

کرده اند. دهن دریدگی و لیچار گویی به روشنترین و پیگیرترین کمونیستهای تاریخ معاصر ایران، صرفا در خدمت این منافع حقیر است. ما سندیکالیست نیستیم اما از هر تلاش سندیکالیست ها برای تشکل مستقل کارگری دفاع کردیم، چون مانند اسانلو رابطه کارگر و سرمایه دار و تقابل کارگر با حکومت را عوضی نگرفتیم. ما کمونیستهای کارگری و مدافعین قدیمی و جدی جنبش شورایی همواره از مبارزه کارگران و از فعالین کارگری از جمله فعالین شرکت واحد با سر افراشته دفاع کردیم. امر ما تقابل با رژیم هار اسلامی سرمایه بوده و نه مجیزگویی خاتمی و کروی و موسوی و رضا پهلوی. جنبش ما تا بزیر کشیدن این نظام ننگین ضد کارگر و استقرار حکومت سوسیالیستی و شورائی کوتاه نخواهد آمد.

سخنرانی ضد کمونیستی اخیر اسانلو به بهانه رویدادهای آمریکا بود اما در واقعیت آماده کردن رزومه ضد کمونیستی اش برای گرفتن سهمی در استراتژی دست راستی و رژیم چینی راست ایران است. شاید او فکر میکند لخ والسای ایران شود اما اینهم برایش زیادی است. لخ والسا بالاخره رهبر جنبشی بود و اسانلو پادوی سلطنت طلبان است و حتی دوستان سابقش جواب سلامش را نمیدهند. اسانلو میتواندست به این لجنزار سقوط نکند، این سقوط محتوم نبود، اما انتخاب آگاهانه و از سر منفعت طبقاتی را نمیتوان با آرزوها یکی قلمداد کرد. وی امروز با این سخنان و این سیاستها منافع طیف مشخص و طبقه معینی را منعکس میکند، ادبیاتش هم کثیف تر از آنهاست. ایشان هم باید نان بخورد! جناب اسانلو، پیامتان را دولت آمریکا و سلطنت طلبان و جریان فاشیستی فرسنگرد و آنهایی که باید بشنوند، شنیدند.

۵ ژوئن ۲۰۲۰

زنده باد شوراها!

ارگانهای اعمال اراده مستقیم توده

ای را همه جا برپا کنید! در کارخانه

ها و محلات شوراها را برپا کنید!

امروز شورا ارگان مبارزه و قیام

و فردا ارگان حاکمیت!

با تئوری محیرالعقول جناب اسانلو همه ما ایرانیان خارج کشور که در این کشورها پناهنده شده‌ایم و بعنوان شهروندان این کشورها پذیرفته شده‌ایم، باید به پاس پذیرش و کمکهای دریافتی (هزینه مسکن، زیست و به گفته ایشان ناخن گرفتن و غیره) به عامل سرکوب و جاسوس این کشورها بدل شویم و در شناسایی کمونیستها و آزادخواهان کشور میزبان و بقول ایشان "تروریست" به سی آی ای و اینتلجنت سرویس و سازمانهای اطلاعاتی دولتها خدمات بدهیم، امری که جریان فرسنگرد و لاید شخص ایشان هم اکنون و در آینده عهده‌دار خواهند شد. اسانلو نمی فهمد که میلیونها ایرانی مقیم اروپا و آمریکا که عمدتا کارکنان این جوامع هستند از معلم و کارگر و دکتر و رفتگر و پرستار و غیره زندگی شرافتمندانه خود با کار خود تامین کرده و مالیات پرداخت میکنند، بخشا به جریانات مترقی و ضد کاپیتالیستی این جوامع وصل هستند و به فقر و بحران اقتصادی و بیحقوقی تحمیل شده به مردمان این جوامع چه بعنوان شهروند و چه بعنوان یک انترناسیونالیست معترض هستند. آنها خود را با کارگران این جوامع هم سرنوشت میداندند و اسانلو با استثمارگران و فاشیستها و پلیس سرکوبگر آنها.

ما از این انتخاب منصور اسانلو شگفت زده نیستیم، او میتواندست یک سندیکالیست باشرف بماند و برای احقاق حقوق کارگران مبارزه کند، در کنار جنبش کارگری این کشورها قرار گیرد و کار مثبتی بکند. اما ترجیح داده است در صفیندی سیاسی و طبقاتی کنار ضد کارگرها و سرمایه دارها و استثمارگرها صرفا بخاطر منافع شخصی اش بایستد. و اینهم عجیب نیست، کم کارگر و فعال کارگری و نویسنده و روشنفکر مدعی و توخالی ندیدیم که این سرنوشت رفت بار را انتخاب

۳۰ خرداد ۱۳۶۰

آغاز ہولاکاست اسلامی در ایران

سیاوش دانشور

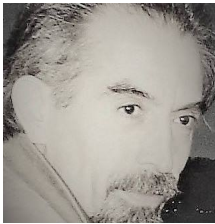
در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در ایران کودتائی خونین آغاز شد: کودتای ضد انقلاب اسلامی بر علیہ انقلاب ۵۷ و نسلی کہ سوادی آزادی در سر داشت. هدف این کودتا درہم کوبیدن انقلاب ۵۷ و نسل انقلابیونی بود کہ بہ جریان اسلامی خمینی، کہ توسط کنفرانس گوادولوپ بہ انقلاب آزادیخواہانہ مردم ایران تحمیل شد، رضایت ندادہ بودند. انقلابیونی کہ بہ تمہیدات سیاسی و زد و بندہای مونتلفین جہانی و داخلی خمینی وقعی نگذاشتند و در ۲۲ بہمن با قیام رژیم سلطنتی را سرنگون کردند.

اما ماحصل قیام بدلیل محدودیتہای آن انقلاب و از جملہ فقدان یک حزب سیاسی کمونیستی کارگری قدرتمند کہ بتواند بعنوان سخنگوی انقلاب و حزب استقرار آزادی و برابری و رفاه عمل کند، قدرت سیاسی بدست جریان اسلامی خمینی - بازرگان افتاد. سخنگویان و رہبران جہہ ملی، نہضت آزادی، گروہہای ناسیونالیست موسوم بہ لیبرال و امثال حزب تودہ و فدائی اکثریت از حامیان پر و پا قرص خمینی بودند. اگر حزب تودہ و فدائی اکثریت بدلیل ضد آمریکائی گری در سیمای خمینی مرتجع رہبر "ضد امپریالیست" کشف کردہ بودند، بخشی دیگر از چہہای ناسیونالیست و مائویست و تروتسکیست مونتلف و حامی "جناح لیبرال" رژیم اسلامی یعنی بنی صدر و شرکا بودند.

قیام علیہ رژیم شاہ خواست خمینی و جریان اسلامی نبود. قرار بود قدرت سیاسی و ماشین دولتی رژیم سابق طی روندی دست بدست شود و از گزند انقلاب مصون بماند. قیام برنامه ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی را دچار اخلاص جدی کرد. هنوز دینامیزم انقلاب زندہ بود. کارگران، زنان، و نسل جدید انقلابی بخشاً مسلح بودند و در خیابانہا ماندند. احزاب و سازمانہای سیاسی فعالیت علنی داشتند. چماقداری و ترور و سرکوب وجود داشت اما بالائی ہا هنوز نمیتوانستند انقلاب را مختومہ اعلام کنند. ہرچند بسیار قبلتر بہ ہمت دولتها غربی و رسانہ ہایشان آنرا "اسلامی" کردہ بودند. این اوضاع از ۲۲ بہمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ بطول انجامید. در ۳۰ خرداد رژیم اسلامی کار ناتمام رژیم شاہ را تمام کرد و بہ خونین ترین شکل انقلاب آزادیخواہانہ ۵۷ را درہم کوبید.

اہمیت تاریخی ۳۰ خرداد

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ مهم است چون روز تولد واقعی جمهوری اسلامی است. ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ مهم است چون سرآغاز ہولاکاست اسلامی در ایران است. قبل از ۳۰ خرداد نیز جنایت و سرکوب وجود داشت. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رژیم اسلامی بہ فرمان خمینی بہ کردستان یورش برد و وسیعترین جنایات را تنها ۵ ماہ بعد از انقلاب علیہ مردم زحمتکش در کردستان مرتکب شد. در اصفہان بہ صف کارگران بیکار شلیک کرد و در ترکمن صحرا علیہ زحمتکشان جنایت کرد. در تہران و شہرہای دیگر جناب عبدالکریم سروش و شرکا بہ دانشگاهہا ہجوم آوردند تا بین دانشگاه و حوزہ "پیوند" برقرار کنند و بند ناف



این "پیوند" را با ریختن خون دانشجویان کمونیست بریدند. در ۳۰ خرداد کل نیروی ارتجاع تازہ بہ قدرت پرتاب شدہ فشرده شد و خونین ترین برگ تاریخ سیاسی ایران ورق خورد. ۳۰ خرداد آغاز جنایاتی گسترده در این دہہ بود کہ تا امروز ادامہ دارد و قربانیان بیشماری بجا گذاشتہ است. خاوران ہا، "لعنت آبادہا"، "تف آبادہا" و گورہای دستجمعی بی نام و نشان در چہار گوشہ ایران محصول دہہ شصت است.

۳۰ خرداد یک نقطہ عطف و سرآغاز دورہ ای جدید است کہ انقلاب ایران توسط ضد انقلاب اسلامی در خون غرق میشود. قتل عامی شبیہ بہ قتل عامہای اندونزی و شیلی. خمینی در راس حکومت، خامنہ ای، بہشتی، رفسنجانی، میر حسین موسوی، کروبی، خاتمی، روحانی، گیلانی، موسوی اردبیلی، خلخال، لاجوردی، احمدی نژاد، سروش، گنجی، سازگارا، جلائی پور، محسن رضائی، ابوشریف، بہزاد نبوی، باہنر، مطہری، آخوندہای حاکم شرع و بسیاری دیگر از کاربدستان حکومتی از ہر جناح، ہولاکاست اسلامی را در ایران راہ انداختند.

پایان جنگ و قتل عام زندانیان سیاسی

جنگ ایران و عراق بعد از ہشت سال و قربانی شدن قریب دو میلیون نفر با نوشیدن جام زہر توسط خمینی بہ پایان رسید. بار دیگر خمینی دستور قتل عام داد. خمینی طی نامہ ای حسینعلی نبوی را در راس یک ہیات مرگ برای کشتار روانہ زندانہا کرد. در تابستان ۱۳۶۷ بار دیگر قتل عامہا شروع شد. ہزاران زندانی سیاسی در مدت دو تا سہ ماہ در زندانہای ایران اعدام شدند. بسیاری کہ در سالہای ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ جان سالم بدر بردہ بودند در تابستان سال ۶۷ اعدام شدند.

جمہوری اسلامی و مضحکہ دست ساز "انقلاب اسلامی" هدف قیام و انقلاب در سال ۵۷ نبود بلکہ این رژیم برای سرکوب انقلاب و توسط دولتہای غربی سر کار آورده شد. تاریخ تولد واقعی این رژیم ۳۰ خرداد است. کسانی کہ امروز بنام "اصلاح طلب" و "اصولگرا" تلاش دارند آن تاریخ را لاک بزندان، دستجمعی ہولاکاست اسلامی را در ایران راہ انداختند. این روز مهم است چون هنوز این جانیان در مسند قدرت اند. هنوز اینہا عمدتاً در راس ارگانہای رژیم و جزو بدنہ این حکومت اند. حتی آنہا کہ بہ بیرون پرتاب شدند هنوز در بارہ این جنایتہا سکوت میکنند. این رژیم برای دفاع از نظام سرمایہ داری و علیہ چپگرانی و کمونیسم در متن معادلات دنیای جنگ سرد بہ قدرت پرتاب شد و از اولین روزہای حاکمیتش در سال ۱۳۵۷ تا آخرین کشتار مہیب در آبان ۱۳۹۸ بیوقفہ مرتکب جنایت شدہ است.

اما روزی باید این تاریخ ورق بخورد. همانطور کہ جنایات فاشیسم ہیتلری ورق خورد. باید روزی دادگاہی منتخب مردم تشکیل شود تا بہ گوشہ های تاریک این نسل کشی نور بیاندازد. هدف نہ انتقام و تداوم چرخہ جنایت بلکہ روشن شدن حقیقت تاریخی در تمامیت آنست. هدف عبور جامعہ از یک دوران وحشت است. در سالروز قتل عام آزادیخواہان و مخالفین سیاسی توسط جمہوری اسلامی بر سرنگونی نظام جمہوری اسلامی، بر نفی مجازات اعدام و حکومت اعدام تاکید کنیم. سران و کاربدستان در جنایت علیہ مردم در چہار دہہ گذشتہ باید در دادگاہہای علنی و عادلانہ محاکمہ شوند.*

رسوایی مذهب در دوران کرونا

هاله طاهری

مذهب از کهنه ترین عقاید بشر است که در دوره های مختلف بنا به نیاز طبقات حاکم و همینطور ناتوانی انسان محروم برای برون رفت از وضعیت خویش، دوام آورده و بازتولید شده است. مذهب امروز یک صنعت است و در سرمایه داری یک رکن تامین حاکمیت بورژوازی است. در دوره بیماری کرونا طلوعه های یک موج روشنگرانه برای افشای مذاهب آغاز گردید. مردم با چشم خود دیدند که ادیان به اندازه خود آنها در مقابل این بیماری درمانده اند. رهبران و مبلغین دینی قبل از همه بساط نماز جمعه و کلیسا و کنیسه را بسته و در خانه هایشان با ماسک و تجهیزات قرنطینه شدند. بخشی از مریدانشان را بسیج کردند که مردم را با خود به معابد و مساجد برای حفظ دین بکشاند که باعث قتل هزاران نفر توسط کرونا شد. وقتی که مردم به ماسک و دستکش و نان شب محتاج و تشنه آگاهی از این بیماری بودند، رهبران دینی از کره جنوبی و هند و پاکستان و ایران تا کلیساها در آمریکا و اروپا و پاپ در ایتالیا، شتابان به سراغ بازار تکنیک آنلاین و اپ های قابل در دسترس نماز جمعه، قران و کتاب مقدس تا زیارت امامزاده ها و کلیسا بشیوه دیجیتال شدند.

اما بخشی از مردم به درست این وعده های پوچ خدایان و نمایندگانشان را به مصاف طلبیدند. مواردی بت های مسیح و بودا را شکستند و کوهی از مباحث و فکاهی و سمینارهای آنلاین در روشنگری علیه خرافه دین براه افتاد. همدردی و نوعدستی بشر خارج از چهارچوب خرافات و اعتقادات و مرزها با ابتکار مردم از پایین همه جا شکوفا شد. این موج آگاهگرانه ابتدا در شهرها، در میان جوانان و بخشی از کارگران آگاه و معترض شروع شد. مسلمانا ادامه این نوع کار روشنگرانه شروع خوبی برای افشای مذهب و خرافه در میان مردم است، اما حقیقت دیگری هم هست که میلیونها انسان درگیر با فقر، بیکاری و بیسوادی هنوز برای سفره خالی و دردهایشان به خدایان دست ساز پناه میبرند.

در بخشی از بیمارستانهای شهرهای بزرگ ایران بویژه در تهران رژیم ها علم های سبز در دست به صورت بیماران کرونایی میمالیدند که شفا یابند و آن بخش از مردم درمانده هم باور کردند. در هند سکت های مذهبی از مردم پول میگیرند برای زیارت مردانی که با دست کشیدن روی سر بیمار کرونا را شفا میدهند. بیماری کرونا ظاهرا در آغاز از هر جنسیت و طبقه ای قربانی گرفت اما قربانیانش اساسا کارگران و محرومان و بازنشستگان بودند. چرا که محل مناسب ابتلا به ویروس در محیطهای غیر بهداشتی، بی آب و نان و فاقد امکانات است. اخبار هر روزه کشور های فقر زده و حتی افشار ناتوان و کم درآمد در اروپا نشان میدهد که چطور مردم از بیکاری و بی بهداشتی، بی خانمانان، معتادان، تن فروشان چون برگ خزان با بیماری کرونا بر زمین میریزند. میگویند "بیک اول کرونا" در بخشی از جهان از جمله در ایران فروکش کرده، واقعیت اما غیر آنست و آمارهای جدید عکس اینرا نشان میدهند. همزمان فقر و گرسنگی و

بیکاری بر پیکر مردم بیش از پیش سنگینی میکند. راه چاره ای نیست و باید جنگید! اعتراضات هر روز مردم برای سلامت و زندگی و کار سراسری شده اند. در تقابل با مردم معترض سرمایه داران با ماسک و تجهیزات، ارتش و توپ و تانک به شکار کارگران و مردم معترض میروند.

مذهب از وحشت سرچشمه میگیرد. ترس از مجازات و گناه رفتار انسان مذهبی را قابل کنترل و از او برده میسازد. دین و حاکمیت نیازمند دین در اقصی نقاط جهان به هم تنیده منشا فقر فرهنگی و در جهل ماندن مردم اند. سالهاست که دستاوردهای رنسانس در اروپا، عصر شکوفایی علم و رسیدن به تکنیکهای پیشرفته برای تسهیل زندگی بهتر به اشکال متفاوت مورد تعرض است، گاه با تحمیق و گاه با گلوله. چنانچه بدرست تقابل با مذهب از وظایف مبارزات اجتماعی و طبقاتی است. بدرجه ای که انسان امروز از سلطه سرمایه آزاد میشود، بدرجه ای که دستاوردهای علمی و پیشرفت بشر در اختیار همگان قرار میگیرد، مذهب نیز پایه اجتماعی اش بعنوان یک نیاز را از دست میدهد. سازماندهی و کشاندن مردم جهان به مبارزه برای رفاه، آزادی و برابری و سلامتی و بهداشت مناسبترین فرصت است که به آنها نشان داد که این خود مردم و مبارزه جمعی شان است که زندگی را قابل تحمل میسازد.

یکی از مناسبترین جاها برای افشای مذهب و مبارزه با سلطه مذهب در جهان امروز ایران است. چهار دهه جهالت مطلق جمهوری اسلامی نتوانست مقاومت روشنگرانه بخش قابل توجهی از جمعیت ایران را در هم شکند. مدرنیسم یک مشخصه فرهنگ ضد حکومتی است. به یمن مبارزات کمونیستها، جنبشهای اجتماعی و یک طبقه کارگر بمراتب با تجربه تر و سازمان یافته تر از انقلاب ۵۷، توقع از زندگی در میان مردم بالااست. اگرچه رژیم وحشیانه و به فجیع ترین شکل به سرکوب دست میزند، اما دیگر در سمپاشی خرافات بی آبروتر از همیشه اند. قابل ذکر است که تلاشهای ارتجاعی اصلاح طلبان و رژیم را نباید نادیده گرفت. طی چهار دهه کمونیستها و آزادیخواهان به مردم هشدار داده اند که به تله اصلاح طلبان و حامیان این رژیم نیفتند. قابل هضم کردن رژیم و شکل و شمایل "امروزی" به اوهمات دینی دادن از ترفندهای این جریان ارتجاعی است.

شواهد هر روزه مبارزات کارگران برای آزادی و رفاه و برابری و رفع تبعیض، اعتراضات جنبشهای اجتماعی در خیابانها متحدتر، متراکتر و ضد دین تر از همیشه است. جهان صحنه جدال جنبشهای اجتماعی است که یک قلمرو این کشمکش دستگاه دین بعنوان حافظ نظم بورژوائی است. جهان چگونه میتواند بعد از یک سده و نیم به یک آرامش و زندگی بهتری بدور از قدرت دین در حاکمیت، در زندگی روزمره مردم، در آموزش و پرورش، در خیابان و در خانه دست یابد؟ این بدون مبارزه با نظامی که در دوام مذهب دینفع است ممکن نیست. در ایران سیاست نشانه گرفتن اسلام و براندازی جهل و خرافه از همین امروز در دستور کار ماست!

۳ ژوئن ۲۰۲۰





نیست، اخراجش کرده اند؛ حساب بانکیش را مسدود کرده اند و او پول ندارد که حتی دکتر برود؛ آنوقت این آقای رخشان کیست و چه مقامی دارد که تمام این مسائل را تکذیب می کند؟ خیلی جالب است وقتی از شکنجه شدید اسماعیل بخشی خبر آمد، بی سی آنرا تکذیب کرد؛ حالا که یکی از خویشاوندان اسماعیل از حال و روز او خبر می دهد، آقای رضا رخشان تکذیب می کند. خوش بحال جمهوری اسلامی که اینقدر هوادار دلسوز دارد!!

این اطلاعیه رضا رخشان عین اطلاعیه مطبوعاتی سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی است. پس از مقداری افشاگری از رسانه های آمریکایی که از طرح ترامپ دفاع می کنند و هشدار به کارگران که فریب اینها را نخورید، فاکت های مصاحبه در مورد وضعیت اسماعیل بخشی را تکذیب می کند! معلوم نیست ایشان اطلاعاتش را از کجا می گیرد؟ اینکه کارفرما حتی روزهای بازداشتش را بعنوان روز کار رد کرده است را ایشان از کجا خبر دارد؟ سر پیاز است یا ته پیاز؟ یک دوره ای "نماینده" سندیکا بوده است و از آن تاریخ که کارگران کوشیدند اوضاع را بدست خود بگیرند، ایشان از مقامش خلع شده است. تازه در کمال وقاحت بدون اجازه وی عکسی هم که مدعی است شب قبل از او گرفته شده را نیز منتشر می کند که بگوید حالش خوب خوب است.

از این متن کمیک و از نقش مفلوک یک کارگزار رژیم، بویژه در این شرایط متلاطم و آبرو باختگی رژیم که بگذریم، این اطلاعیه که سریع السیر منتشر شده است یک حقیقت انکار ناپذیر را برملا می کند: رژیم اسلامی از اسماعیل بخشی وحشت دارد، چرا که اسماعیل در قلب کارگران و در راس جنبش کارگری جای دارد؛ جمهوری اسلامی از قدرت طبقه کارگر بر خود می لرزد. میدانند که عمرش سر آمده و آگاه است که این طبقه کارگر است که آنرا به زیر خواهد کشید و عمر منحوسش را پایان می بخشد. ترس و وحشت را در تمام وجناتش می شود دید. حملات و تهاجمات حساب شده اخیر از وحشت مرگ است، نه از موضع قدرت.

* البته هواداران اتحادیه آزاد اعتصاب شکن از رضا رخشان بعنوان یک فعال کارگری سخن می گویند! و او را همراه کسانی که به سابقه فعالیت خویش در شورای اسلامی افتخار می کنند، در کنار رهبر خوشنام و محبوب کارگری اسماعیل بخشی قرار می دهند. در این دنیای وانفسای وارونه ظاهرا هر مرزی از بین رفته است.

رضا رخشان روابط عمومی سازمان اطلاعات!

آذر ماجدی

حدود دو سال پیش این مقاله را در افشای رضا رخشان این نماینده کارفرما و حکومت در میان کارگران نوشتم. با اعتراض از بخشی از چپ روبرو شدم که تذکر می دادند او از فعالین کارگری است؛ درباره گرایشات درون جنبش کارگری نصیحت شنیدم. خود رضا رخشان یک نوشته شنیع و لمپنی در پاسخ نوشت. اعلام کردم که او باند سیاهی است و هیچ ربطی به گرایشات مختلف درون طبقه کارگر ندارد. او در زمره خانه کارگری هاست. مزدور و مواجب بگیر حکومت و کارفرما است. در زمان احمدی نژاد نیز در افشای او قلم زده بودم و با واکنش های مشابه ای روبرو شدم. اما دو سه روز پیش سندیکای نیشکر هفت تپه این فرد را افشاء کرد و جایگاه او را روشن نمود. کمونیسم کارگری ضمن دفاع سرسخت از مبارزات طبقه کارگر، حمایت بی دریغ از گرایش رادیکال سوسیالیست در میان طبقه، درک و احترام به مبارزین و رهبران صالح طبقه به هیچ مزوری که بعنوان کارگر درون طبقه نفوذ کرده است باج نمی دهد. برای تقویت مبارزات کارگری و تحکیم وحدت صفوف طبقه این باند سیاهی ها را باید افشاء کرد.

پرونده رضا رخشان در همکاری با رژیم اسلامی معرف خاص و عام است*. این آدم یک ذره آبرو در میان کارگران هفت تپه برایش باقی نمانده است؛ بهمین خاطر است که حتی در خدمت فعالیت های ضد کارگریش نیز نتوانست یک روز در اعتصاب شکوهمند یکماهه هفت تپه آفتابی شود. بجای آن به مجمع عمومی دولتی شرکت واحد رفت و با کارگزاران رژیمی عکس گرفت. دفاع این فرد از احمدی نژاد و جناح "رهبر" برای همه روشن و آشکار است. فحاشی به کمونیست ها و فعالین کارگری نیز یک نقطه تاریک دیگر در پرونده سیاه او است.

دیروز بمحض پخش مصاحبه شاهد علوی با یکی از خویشاوندان اسماعیل بخشی، رضا رخشان در مقام روابط عمومی دوفاکتوری سازمان اطلاعات فاکت های این مصاحبه را بالکل انکار کرد: "حقیقت چیست؟ حقیقت اینست که آقای بخشی نه در حصر خانگی بسر می برند و حالشون هم خیلی خوب بود که خدایا شکر. اما در مورد اخراج ایشان بهیچ عنوان اخراج نیستند و طبق اخبار هفت تپه حتا بدستور مهندس کاظمی روزهای بازداشتی، حضور از کار گرفته اند و الحمدالله مشکل شغلی ندارند و هیچ شماره حسابی هم مسدود نشده است و مثل بقیه کارگران حقوقشان را گرفته اند!"

لازم نیست در این نوشته خیلی دقیق شویم و کنکاش کنیم؛ یک نگاه به نثر، لحن و موضوع آن شان نزول آنرا نشان می دهد. یک رهبر کارگری را از میان تظاهرات دستگیر کرده اند؛ مدت ۲۵ روز بدون هیچ خبری در زندان نگه داشته اند؛ حتی وکیلش از حال او بیخبر بوده است؛ خبر از شکنجه شدید و بستری شدنش در بیمارستان انتشار یافته است؛ زیر فشار کارگران هفت تپه، کارگران فولاد، دوستدارانش، نیروهای کارگری، آزادیخواه و کمونیست از زندان آزادش کرده اند. از زمانی که آزاد شده احدی از او خبر ندارد؛ یکی از خویشاوندانش در مصاحبه ای از شکنجه شدید او می گوید و اینکه حالش خوب

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>
www.hekmat.com

برای رومینا

سوسن عظیمی از سندج



قتل رومینا کودک ۱۳ ساله توسط پدرش براستی که دل هر انسان و وجدان بیداری را به درد آورد. در جامعه ای که ما زندگی میکنیم بغیر از قوانین و فرهنگی که توسط دولت به ما تحمیل شده است، بخشی از این مردم نیز تحت تاثیر این قوانین و فرهنگ و سواستفاده از موقعیت و جایگاه خود به عنوان شوهر و پدر و برادر، رفتارهای عجیب و غریب و تا سر حد جنون مثل قتل همسر، فرزند و خواهر از جانب عمدتا مردان خانواده از خود نشان می دهند. توحش و بی عاطفگی که به هیچوجه شایسته انسان امروز نیست. قتل فجیع رومینا توسط پدرش تنها نمونه ای دلخراش و دردآور از قتل کودکان توسط پدر و افراد خانواده است. در شرایطی که باید خانواده، بطور طبیعی، کنار پدر و مادر و برادر جای امنی برای کودکان ما باشد، متأسفانه بعضی از انسانها در جامعه آنچنان مسخ شده از قوانین و فرهنگ حاکم هستند که منزل پدر به قتلگاه کودک تبدیل می شود. در میان بخشی از مردم به دلیل فرهنگ پائین و خرافی که به آن دچار هستند، جایگاه کودک و بخصوص کودک هنگام تولد اگر دختر باشد، از آغاز روی خوشی به آن نشان نمیدهند و "قدم او را خیر" نمی دانند!

کودک از قبل از تولد، اگر جنین پسر باشد، اطرافیان خوشحالند و از خدا میخواهند که زنده باشد. ولی اگر دختر باشد و تازه اگر لطف کنند فقط یک کلمه میگویند؛ زنده باشد! می گویند "غصه نخورید که بچه تون دختر است!" بچه وقتی بدنیا میاید اگر پسر باشد جشن میگیرند و شادی میکنند، دهل میزنند چون بچه پسر است ولی برای دختر از این خبرها نیست. در جامعه ما زیر سایه قوانین اسلامی بحدی کودکان دختر و زنان فرودست اند که حتی موقع بدنیا آمدن احساس بدبختی میکنند. موقع رفتن به مدرسه باید با حجاب باشند، حتی نباید مانتوی دلخواهشان بپوشند. حتی اگر به دختری هم تجاوز کنند باید سکوت کند چون میترسد. نکند بهش بگن مقصر اصلی خودت هستی! پدر و مادر اگر مهربان باشند سعی میکنند به خاطر آبروی خانواده و مسائل "ناموسی" صدایش را درنیاورند. در جامعه ای که ما در آن زندگی میکنیم زنان از نظر قانون و سنت هیچ حقی ندارند. بیحرمتی و تبعیض علیه زنان در خانواده، در جامعه و در محیط کار آدم را کلافه و خفه می کند.

در این جامعه کشتن زن مثل آب خوردن سهل شده است. اگر زنی با شوهرش مشکلی داشته باشد بخاطر فرزندان مجبور است در بدترین شرایط به زندگی ادامه دهد و اگر هم بخواهد جدا شود اولین فکری که به ذهنش خطور میکند اینست که بچه ها رو چکار کنم. در نهایت و ادامه این زندگی یا خود را آتش میزند و یا خودش را حلق آویز میکند. قانون اسلام هم که دیگر قوز بالا قوز است، در دادگاه هیچ وقت از زن حمایت نمی کنند، دیه زن نصف مرد حساب میشود، زن از لحاظ ارث سهمش نصف مرد است. سه زن اگر در دادگاه شهادت بدهند یک مرد به حساب می آیند. ارتجاع ارتجاع میزاید.

هر روز شاهد خودکشی و یا کشتن زنان و دختران توسط پدر یا برادر و یا شوهر هستیم. جامعه ای که مثل گرگ دهان باز کرده است برای بلعیدن انسانهای بیگناه، مانند دخترانی بی پناه مثل رومینا اشرفی که جای امنی برای زندگی ندارند. نمونه دیگری که در شهر سندج اتفاق افتاد، کلاه گذاشتن سر زنان بود که در این میان بچه ای رو به عنوان بی سرپرست معرفی میکردند با هدف به دام انداختن زنان. تا اینکه قاتل تور خود را پهن کرد و زن بیچاره رو به دام انداخت تا اینکه بتواند از او اخاذی کند. بهش تجاوز کرد و در آخر او را کشت.

در روزها و ماههای گذشته در شهر ما و اطراف قتلهای ناموسی و خودکشی زیادی صورت گرفته است. برادری که دو خواهر خود را کشته است، به دلیل اینکه یکی از خواهرانش "بیوه" بوده و با خواهر مجرد بیرون رفته است. به گفته همسایه ها، برادر شک کرده است که این دو خواهر مشغول کارهایی هستند و در نهایت برادر با چاقو هر دو خواهر خود را به قتل رساند. آنها در محله فقیر نشینی مانند نایس زندگی میکردند. و یا زنده بگور کردن آمنه محمدی در یکی از آبادی های گواز توسط پدر و برادر خودش به دلایل ناموسی. یا قتل لیلا حسین پناهی توسط شوهرش که در پارک کودک شهر سندج اتفاق افتاد به دلیل اینکه از شوهرش طلاق گرفته بود. خود کشی دختر ۱۹ ساله به اسم شیما خسروی نیا در سال ۹۸ زمانی که پدر و مادرش در مهمانی بسر می بردند خود را حلق آویز کرد. خود کشی دختر ۱۶ ساله از روی پل بهاران شهر سندج سال ۹۷ و نمونه های خیلی زیادی که هم گفتنش دردآور است و هم در حوصله این مطلب نیست.

ما در جامعه ای زندگی می کنیم که زنان تحقیر می شوند، به آنها بی حرمتی می شود، احساس امنیت نمی کنند و هیچگونه حمایتی از آنها صورت نمی گیرد. این جمله را که نوشتم یاد رومینا اشرفی دختر بی پناه افتادم که هنگام دستگیری در دادگاه از قاضی خواهش کرد که او را تحویل پدرش ندهند چون او را می کشد و دیدیم تحویل دادند و پدرش او را کشت. هرچه در این باره بگویم، کم گفته ام. به عنوان یک زن از این شرایط هم خسته ام و هم نفرت دارم. اما نباید تسلیم این شرایط شد. برای تغییر همیشه باید تلاش کرد. نباید ناامید شد. این تلاشها سالهاست که ادامه دارد و برای آزادی و برابری و رفع تبعیض و نابرابری باید به این تلاشها ادامه داد. آزادی زن معیار آزادی جامعه است!

۲ ژوئن ۲۰۲۰

سیاستهای حکومت برای بی کارسازی و خصوصی سازی، بدون تردید ادامه خواهند داشت و گسترش می یابد.

ترفندهای رژیم در مقابل این اعتراضات مدام به ضد خویش تبدیل میشوند. اجرای حکم شلاق در مورد کارگران معترض، تلاش حکومت برای زدن ماسک "عدالت" به چهره خویش و خونریزترین مهره هایش امثال رئیسی را نقش بر آب میکند. آنچه در باره کارگران هفت تپه "بخشودگی" نامیده میشود از زاویه کارگران اعتراف رژیم به جنایتی است که در حق آنان روا شده و به اشکال مختلف ادامه دارد. آنها باید خواستار محاکمه کسانی باشند که نمایندگانشان را به جرم دفاع از مطالبات کارگران و افشای فساد سرمایه داران زندانی و شکنجه کرده اند. این در حالی است که سرنواشت بقیه مدافعین کارگران هفت تپه و زندانیان سیاسی زندان و شکنجه است و چرخ حاکمیت اسلامی با شکنجه و زندان و اعدام میگردد. نمی توان چهل سال با سرنیزه از منفعت سرمایه دفاع کرد و میلیونها انسان را با ارباب و شکنجه و زندان و اوار به سکوت کرد و حالا از "دلسوزی برای عدالت و کارگر" سخن گفت! آنهم خطاب به میلیون ها بیکار و حاشیه نشین و محروم در کشوری که حداقل دستمزد کفاف حتی چند روز زنده ماندن خانوار کارگری را نمیدهد. مردمانی که حتی حق دفاع از خود و دیگران را ندارند و به این "جرائم" زندانی شده اند. دورانی که میشد پرچم مبارزات مردم کارگر و زحمتکش را مصادره کرد سپری شده است. رای جنبش کارگری و انقلابی سرنوشتی جمهوری اسلامی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه داری است. کارگران برآنند تا این ماشین سرکوب را درهم بکوبند و بر ویرانه های آن جامعه نوین و نظم شورائی کارگری را برپا دارند. اینست معنا و اهداف خیزش های مجدد اعتراضی کارگران. طوفان تازه آغاز شده است، نه زندان نه شکنجه نه گلوله دیگر اثر ندارد!

**سرنوشت باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!**

۱۴ خرداد ۱۳۹۹ - ۳ ژوئن ۲۰۲۰

امضاها: اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمیتست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.

اطلاعیه مشترک شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

علیه شلاق سرمایه، علیه نمایش حمایت از کارگر

جمهوری اسلامی حکم قرون وسطایی شلاق را مرتباً برای کارگران صادر میکند و در روزهای اخیر حکم ۷۴ ضربه شلاق برای رسول طالب مقدم کارگر زحمتکش عضو سندیکای واحد تهران را در اوین اجرا کرد. همزمان قوه قضائیه رژیم که بیشترین احکامش علیه کارگران و آزادیخواهان بوده است، تلاش دارد چهره مدافع کارگر بگیرد و اینجا و آنجا وعده ای میدهد، توهمی می پراکند و غارتگران فاسدی چون اسد بیگی و شرکاء را بشکل فرمال محاکمه میکند. چه کسی نمیداند که رژیم اسلامی از ظرفیت اعتراض توده ای کارگران علیه فقر و فلاکت وحشت کرده است و این سیاستهای ظاهراً متناقض واکتف به این دستپاچگی است. چه کسی نمیداند علیرغم اینکه جمهوری اسلامی کارگران را وادار کرد که تحت پاندمی کرونا کار کنند، عملاً سیاست کشتار جمعی در پیش گرفت، هر روز اعتراض و اعتصاب کارگری در جریان است. نبض آبانماه در جامعه میزند و بسرعت موج دوم آن خود را نیکته میکند. وحشت جمهوری اسلامی از این واقعیت است و هر روز از زبان عناصر آن تکرار میشود.

تنها در یکماه گذشته از جمله؛ ما شاهد اعتراض کارگران خدمات شهرداری شاهین شهر، کارگران مناطق ۴ و ۵ و ۶ شهرداری اهواز، کارگران مجتمع کشت و صنعت هفت تپه، کارگران واحد آب، برق و تهویه بندر خمینی، کارگران معادن کرمان، کارگران شرکت معدن کاری امین یار، کارگران کارخانه سیمان لامرد، کارگران بخش خدمات بندر خمینی، کارگران شرکت توریستی همدان و همچنین شاهد اعتراض پرستاران در گیلان و ماهشهر و تهران، دستفروشان شهرستان سیمرغ در استان مازندران، معلمان نهضت سواد آموزی گرگان، اعتراض ساکنان مسکن مهر بردسکن، اعتراض اهالی روستای نصرآباد، تیراندازی مامورن امنیتی رژیم به سمت مردم معترض منطقه "غیزانیه" خواهان آب آشامیدنی و کارگران شهرداری اهواز بودیم. اعتراضاتی که بنا به موقعیت فلاکتبار اقتصادی و

به حزب کمک مالی کنید!

حزب کمونیست کارگری - حکمیتست به کمک های مالی شما نیازمند است. لطفاً کمک های مالی خود را از طریق این شماره حساب برای حزب بفرستید:

Norway

Account number: 0532 1432 400

Account holder: IKIR

IBAN: NO57 0532 1432 400

BIC: DNBANOKKXXX

Bank: DNB

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمیتست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. نشریه کمونیست تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. مطالب باید حداکثر تا ظهر پنجشنبه دریافت شده باشند.

کمونیست